

سَلَامٌ عَلَيْهَا

نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال

www.noorfatemah.org

کنفرانس دانشمندان بغداد

پدید آورنده:
مستمر حمی جرقویه ای اصفهانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کنفرانس دانشمندان بغداد

نویسنده:

هدایت الله مسترحمی جرقویهای اصفهانی

ناشر چاپی:

عطر عترة

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	کنفرانس دانشمندان بغداد
۹	مشخصات
۹	[مقدمه مترجم]
۹	[خواجه نظام الملک]
۱۱	[مقدمه مؤلف]
۱۱	[ورود عالم شیعه]
۱۱	[آیا شیعه کافر است؟]
۱۲	[سؤال ملک از خواجه]
۱۲	[قضیه شیعه و سنی]
۱۲	[باید جلسه تشکیل شود]
۱۳	[شرایط جلسه و افتتاح آن]
۱۳	[عالم بزرگ شیعه و اهل سنت و (معنی شیعه)]
۱۴	[آیا شیعه صحابه را کافر می‌داند؟]
۱۴	[اسب و لعن صحابه]
۱۴	[اسب و شتم صحابه موجب کفر نیست]
۱۴	[لعن رسول خدا (ص) بر متخلفین لشکر اسامه]
۱۵	[پس چرا معاویه کافر نیست؟]
۱۵	[قرآن در زمان پیغمبر جمع شد]
۱۵	[عقیده شیعه درباره قرآن]
۱۵	[تعیین خلافت خلفاء]
۱۶	[گفتار ابوبکر و عمر]
۱۶	[خلیفه پیغمبر (ص) فقط علی (ع) است]

۱۶	[عقیده به تحریف قرآن]
۱۷	[آیات غرائیق]
۱۷	[اهل سنت می‌گویند: خدا جسم است]
۱۷	[ابوهریره کذاب و جاعل حدیث]
۱۸	[قرآن محکم و متشابه دارد]
۱۸	[عقیده به ظاهر قرآن]
۱۸	[جبر در اعمال]
۱۹	[پیغمبر در نبوت خود شک داشت؟]
۱۹	[پیغمبر عایشه را به دوش خود گرفت]
۲۰	[معنی «عبس و تولى»]
۲۰	[گفتگو با دانشمند مسیحی، در معنی آیه]
۲۱	[ایمان سه خلیفه]
۲۱	[ابو بکر از اسامه تخلف کرد]
۲۲	[شک عمر در نبوت پیغمبر]
۲۲	[قضیه حدیبیه]
۲۲	[ازدواج عثمان با رقیه و ام کلثوم]
۲۳	[عایشه دشمن سرسخت عثمان بود و رفتار او با صحابه]
۲۳	[ابو ذر غفاری]
۲۳	[اموال عثمان]
۲۳	[اشوری برای خلافت عثمان]
۲۴	[عشره مبشره]
۲۴	[گفتار پیغمبر (ص) درباره علی (ع) و مدارک آن از کتابهای اهل سنت ۶]
۲۴	[طلحه و زبیر]
۲۵	[آیا صحابه عادل بودند؟]

۲۵	[خلافت خلفاء]
۲۶	[اشتباه در تعیین خلیفه]
۲۶	[خلافت علی (ع)]
۲۷	[اموارد تقدم علی (ع)]
۲۷	[ابو بکر گفت: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِينِي!]
۲۸	[عمر رد قول پیغمبر کرد]
۲۸	[متعّه و عمره و حج تمتع (مدارک متعه)]
۲۸	[عمر با تحریم متعه ترویج زنا نمود (مدارک آن)]
۲۸	[متعّه در زمان رسول خدا (ص)]
۲۹	[احلال محمّد حلال الی...]
۲۹	[ازنان فقیر جوان و بیوه]
۳۰	[عمر گفت: متعتان کانتا...]
۳۰	[گفتار شیخ حسن قاسمی]
۳۰	[فتوحات عمر]
۳۱	[فتوحات علی (ع)]
۳۱	[بدر و خیبر و حنین و احد، برز الایمان]
۳۲	[ضربه علی (... مدارک آن)]
۳۲	[اعمال ابوبکر]
۳۲	[قضیه مالک و خالد]
۳۳	[ایمان ابوطالب]
۳۳	[عقیده اهل سنت درباره ابوطالب]
۳۳	[اشتباه ابوبکر]
۳۴	[اسائه ادب ابوبکر بحضرت زهراء (ع)]
۳۴	[عمر دستور زدن داد (مدارک آن)]

۳۴	[علت شهادت حضرت زهراء (ع)]
۳۵	[ان الله يرضى لرضا فاطمه (مدارك آن)]
۳۵	[عمر و ابوبکر نباید نماز بخوانند]
۳۵	[قضیه فدک]
۳۶	[خلفاء پیغمبر دوازده نفر بودند]
۳۶	[اسامی ائمه (ع) (مدارک آن)]
۳۶	[عمر امام زمان (عج)]
۳۶	[پیغمبر بشارت از امام زمان داده]
۳۷	[آیا حفظ عقیده مردم مقدم است؟]
۳۷	[نماز تراویح و بدعتهای عمر]
۳۷	[الصلاة خير من النوم]
۳۸	[رؤسای مذاهب اهل سنت]
۳۸	[مذهب جعفری]
۳۸	[تقلید کورکورانه]
۳۸	[امن مات و لم يعرف امام زمانه]
۳۹	[ملکشاه اظهار تشیع می‌نماید]
۳۹	[گفتار نظام الملک درباره تشیع]
۳۹	[بعضی از علما و سران لشکری و کشوری و منشیان اهل تسنن شیعه میشوند]
۴۰	[تصمیم بر شهادت ملک‌شاه و خواجه نظام الملک]
۴۰	[گفتار مقاتل بن عطیه]
۴۰	پاورقی

کنفرانس دانشمندان بغداد

مشخصات

عنوان و نام پدیدآور: کنفرانس دانشمندان بغداد یا ترجمه موتمر علما بغداد/ بقلم هدایت الله مسترحمی جرقویه ای اصفهانی
 مشخصات نشر: تهران. مشخصات ظاهری: ص ۱۶۰ وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابه نامه به صورت
 زیرنویس شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۲۴۶

[مقدمه مترجم]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ارشد العقول الى توحيدة و هداها و ابطال براهين الحق شبه الباطل و محاهها و ثبت الايمان في قلوب ذوى الايقان كما اثبت الارض بالجبال و ارساها و اضلّ عقول الكافرين و اعمى بصائر المنافقين فادبرت عن الايمان فلم تجبه اذا دعاها، و الصّلاه و السّلام على سيدنا و نبينا خير الخليقة و ازكاها محمد المصطفى الذي خصّه الله باسمح الشرايع و اسناها و على آله الذين هم قروا قواعد الملّة و شيدوا بناها و ازالوا ظلم الشرك و محاهها؟ سيما على مولانا و امام زماننا المهدي هذه الامّة، المخصوص بعلوّ الرتبة و اجلاها عجل الله تعالى فرجه. و الجحيم لمن يسمع المواعظ و يرى العبر و كأنّها [صفحة: ۳] لا يسمعها و لا يراها و لمن كان في ميادين الغفلات تلعب و بالشهوات تتلاهى. اما بعد، چنین گوید: این خدیمه اهل علم و فضل و دین حاج سید هدایت الله مسترحمی حسن آبادی جرقویه ای اصفهانی عفی عنه، طبق امر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی مدّ ظلّه العالی، کتاب (مؤتمر علماء بغداد) تالیف مقاتل بن عطیه را با مقدّمه وجود مقدّس ایشان برای بار سوّم در بیست هزار جلد تجدید طبع نمودم، که بار دوّم آن در بیروت و مرتبه اوّل در پاکستان به چاپ رسیده بود از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه راجا، در شهر محمودآباد هند و سپس طبق خواسته بسیاری از مؤمنین و دستور حضرت آیه الله العظمی مرعشی دامت برکاته آن را ترجمه نمودم به توفیق الهی و خوش داشتم برای اطلاع برادران دینی مختصر شرحی از زندگانی [صفحة: ۴] خواجه نظام الملک و ملک شاه سلجوقی را در حدود اطلاعاتم در مقدمه کتاب بنویسم. زیرا ممکنست در حدّ خود خدمتی باشد به اهل علم و فضل و دانش؟

[خواجه نظام الملک]

خواجه نظام الملک ابوعلی، حسن بن علی بن اسحاق بن عباس طوسی، مشهور به خواجه نظام الملک اهل اطراف سبزوار (بیهق) متولّد ۴۱۰ که ۱۱ ساله بود از حفظ قرآن فارغ شد، پس از طی مراحل دوران تحصیلی گوی سبقت را از دیگران گرفته و در صنوف فضائل و فنون کمالات شهره آفاق گردید و همواره در رعایت علماء و مراعات فقراء و نشر خیرات و اشاعه مبرّات دقیقه ای فروگذار نمی کرد، مدّت ۲۸ سال تقریباً در زمان الب ارسلان و ملک شاه، رئیس الوزراء بود و حقّاً وزیری نیکو سیرت و با کفایت و با تدبیر بود و به اتفاق مورّخان همانند او بسیار کم دیده شده و در غالب شهرها به بنیاد مساجد و مدارس اقدام می کرد، از آن جمله در طوس، هرات، [صفحة: ۵] نیشابور، اصفهان، بصره، بغداد، مدارس به نام نظامیه ساخت، که مشهورترین آنها نظامیه بغداد است و قرنهای دانشگاه اسلامی بود و مدّتی تدریس در آن مدرسه را بغزالی صاحب احیاء العلوم واگذار کرده بود و مدّتی به ابوالخیر شافعی قزوینی احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی، مؤلّف التبیان فی مسائل القرآن و حظائر القدس که ۶۴ اسم برای ماه رمضان در آن نوشته و خصائص السواک و مفاتیح العطیات، واگذار نمود. و بناهای مفضّل در اصفهان که پایتخت ملک شاه بود و عالی قاپو و

مدرسه نظامیه در محله دار البطیخ بنا نمود و علم سیاق و طریق دفترداری و تاریخ جلالی از ابتکارات او است و کتاب وصایا و سیاستنامه، از تالیفات او است و شعراء در مدحش قصیده‌ها گفته و علماء و فضلاء به نام او کتابها نوشته‌اند، از جمله معین الدین [صفحه: ۶] ابو نصر احمد بن عبد الرزاق طنطرائی قصیده‌ای عربی به نام قصیده طنطرائیه در مدح او سروده که اصل نسخه خطی آن در کتابخانه قدس رضوی علیه السلام مشهد به شماره ۴۸۵۴ موجود است. نظام الملک علاوه بر سلطه کاملش در نثر در سرودن شعر نیز بهر دو زبان عربی و فارسی بهره وافری داشت از جمله اشعار فارسی او درباره توصیه پسر خود به ملکشاه یک چند به اقبال تو ای شاه جوانبخت گرد ستم از چهره ایام ستردم منشور نکونامی و طغرای سعادت پیش ملک العرش به توقیع تو بردم چون شد ز قضا مدّت عمرم نود و شش اندر سفر از ضربت یک کارد بمردم بگذاشتم آن خدمت دیرینه به فرزند او را به خدا و به خداوند سپردم [صفحه: ۷] و از اشعار عربی او است: بعد الثمانین لیس قوّة قد ذهب شرّ الصبوة کائنی و العصا بکفی موسی و لکن بلا نبوة و آخر عمر معزول گشت به مکر و حيله ترکان (زیبیده) خاتون دختر پادشاه ماوراء النهر و همسر ملکشاه؟ و در روز دهم ماه رمضان سنه ۴۸۵ هجری در نواحی صحنه کرمانشاه جوانی اسماعیلی مذهب به نام ابوطاهر ایوانی از فدائیان حسن صباح که لباس صوفیان داشت و به عنوان تقدیم نامه عرض حال به او نزدیک شده بود کاردی زد و متأسفانه اثر کرد و از دنیا رفت و جنازه او را به اصفهان بردند و در مدرسه نظامیه خود او به خاک سپردند و شعراء در مرثیه او اشعاری سرودند، از جمله مقاتل بن عطیه (دامادش) که اشعاری سروده، از جمله آنها: [صفحه: ۸] کان الوزير نظام الملک لؤلؤة نفیسة صاغها الرحمن من شرف عزّت فلم تعرف الايام قیمتها فردّها غیره منه الى الصّدق اختار مذهب حقّ فی محاوره تبدی الحقیقه فی برهان منکشف دین التشیع حقّ لا مرأ له و ما سواه سراب خادع السجف لکنّ حقدا دفینا حرّ کوه له فبات بدر الدجی فی ظل منخسف علیه الف سلام الله تالیه تتری علی روحه فی الخلد و الغرف و حکیم انوری در مرثیه او این رباعی را گفته: حامی جهان، ز جور افلاک، برفت بنیاد نظام، عالم خاک، برفت او رفت و سعادت از جهان پاک برفت تو زهر زمانه خور، که تریاک برفت [صفحه: ۹] در منتخب التواریخ از کتاب حبیب السیر نقل می‌کند که: خواجه مجله‌ای (شهادت چهل مؤمن) نوشت و شهادت بزرگان را در آن درج نمود و وصیت کرد که در جوف کفنش با او دفن کنند، از جمله شیخ ابواسحاق شیرازی نوشت (خیر الظلمة حسن، کتبه ابواسحاق)، خواجه که توقیع او را که دید گریه کرد و گفت: سخن راست اینست و بعد از شهادتش بزرگی او را در خواب دید، از حالش پرسید؟ گفت به واسطه سخن و کلمه راستی که شیخ ابواسحاق نوشت، خداوند مرا آمرزید. و از کتاب زینة المجالس نقل کرده: هرگاه تحفه به مجلس خواجه نظام الملک می‌آوردند، خواجه آن را به حضار قسمت می‌نمود، روزی باغبانی سه دانه خیار نارس نزد وی آورد، خواجه هر سه دانه را خورد و فرمود: هزار درهم به او بدهند، سؤال نمودند (چرا تقسیم نکردید؟) گفت: آن خیارها تلخ بود، ترسیدم اگر به دیگری بدهم، طاقت نیاورد و اظهار کند و این بیچاره خجالت بکشد. و از روضه الانوار نقل می‌کند که: به سلطان ملکشاه گفتند: نظام الملک در هر سال از خزانه نهصد هزار خلعت به علماء و صلحاء و زاهدان و عابدان می‌دهد و شما را از آن نفعی نیست و به آن مبلغ [صفحه: ۱۰] لشکر جزاری می‌توان فراهم نمود، سلطان ملکشاه این سخن را به خواجه گفت، خواجه فرمود: به این زر می‌توان لشکری ترتیب داد، که ایشان دشمنان را به شمشیر یک ذرعی و تیری که رفتنش سیصد ذرع باشد دفع کنند و من به این زر برای تو لشکری ترتیب دهم که از اوّل شب تا صبح دستها به دعا بلند کنند به درگاه الهی، شمشیر همت به ابر برسانند و تیر دعا از هفت آسمان گذرانند و لشکر و من و تو در پناه ایشانیم، سلطان گریه کرد و او را تحسین نمود و نیز نقل می‌کند که: خواجه بسیار نقل حدیث می‌کرد و می‌گفت: من می‌دانم که قابل این نیستم، می‌خواهم خودم را داخل در قطار نقله حدیث بنمایم، (ملک شاه سلجوقی): سلطان جلال الدین ملکشاه بن آلب ارسلان محمد بن داود بن میکائیل بن سلجوق، بزرگترین و سؤمین - سلاطین سلاجقه است، ۱۷ ساله بود که به سلطنت رسید و اصفهان را پایتخت خود قرار داد و بعد از بیست سال سلطنت در ۱۵ شوال ۴۸۵ قمری پس از ۱۸ روز از قتل خواجه نظام الملک، بدرود زندگی گفت و در پاچنار اصفهان محله دار البطیخ، در مقبره نظام الملک بخاک سپرده شد و پادشاهی

سلجوقیان در عهد او به [صفحه: ۱۱] منتهای وسعت و عظمت رسید، که از سر حد چین تا مدیترانه و از شمال به حیره خوارزم و دشت قیچان تا ماورای یمن، به نام او خطبه میخواندند «۱». و از کارهای زمان این پادشاه، به همت و راهنمایی نظام الملک اقدام به طرح و اصلاح تقویم و بستن زیجی است در اصفهان، در سال ۴۶۷، که در آن انجمن ابوالفتح حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری و عبد الرحمن خازنی و شش نفر دیگر شرکت داشتند و این تاریخ را به نام ملکشاه، تاریخ جلالی، نامیدند این بود مختصر تحقیقی از کتابهای منتخب التواریخ، حبیب السیر، تاریخ نگارستان، الکنی و الالقاب، وقایع الایام قمی، ریاض السیاحه، وقایع السنین و الايعوام، احسن التواریخ، عالم آرای شاه اسماعیل، بیست مقاله تقی زاده، تاریخ فخری، تاریخ ادبیات ایران، هدیه العارفین (متمم کشف الظنون) مسترحمی [صفحه: ۱۲]

[مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وحده و الصلاه والسلام على من بعث رحمه للعالمين، محمد النبي العربي و آله الطيبين الطاهرين و على اصحابه المطيعين. و بعد کتابی که در مقابل دیدگان مبارک شما قرار گرفته، ترجمه کتاب عربیست به نام مؤتمر علماء بغداد تالیف مقاتل بن عطیه داماد نظام الملک طوسی و همچنانکه خواهید خواند، مناظره ایست بین علمای شیعه و علمای اهل سنت و اجتماع و مناظره ایشان به امر سلطان ملک شاه سلجوقی و زیر نظر وزیر دانشمندش نظام الملک بوده و قضیه چنین است که: ملکشاه سلجوقی متدین به دین مبین اسلام و از فرقه اهل سنت بوده، لکن همانند بعضی از رهروان مذهبش، کوردل و متعصب نبوده که کورکورانه و چشم بسته، مخالفت با عقل سلیم و وجدان نماید و دنبال رو پدران و اجداد بیراهه رو خود باشد، بلکه پیرو عقل و وجدان [صفحه: ۱۳] و دوستدار علم و علماء بوده و در عین حال بسیار شائق به کارهای سرگرم کننده و مخصوصاً علاقه مند به شکار حیوانات و پرندگان و ماهی بوده. و وزیرش نظام الملک ابوعلی حسن طوسی، از اهل طوس (خراسان) ایران و مردی عالم، دانا، فاضل، زاهد و حقاً روگردان از دنیا، دارای اراده قوی و محبت زیاد به خاندان عصمت علیهم السلام داشت و دوستدار علم و اهل آن بود، به طوری که پیوسته در جستجوی فرصت مناسبی بود برای اشاعه دین و نشر علوم، به همین منظور مدرسه نظامیه را در بغداد بنا نمود و برای دانشجویان دینی شهریه و حقوق ماهانه مقرر داشت و همیشه یار و یاور فقرا و تهی دستان و افراد کم درآمد بود و توجه کامل مبذول می داشت

[ورود عالم شیعه]

روزی یکی از علمای بزرگ شیعه به نام حسین بن علی علوی، وارد شدند بر ملکشاه سلجوقی و ساعتی نشستند و در موضوعی سخن گفتند و بعد خارج شدند، پس از خروج ایشان از نزد سلطان، یکی از اهل سنت که حاضر در مجلس و ناظر [صفحه: ۱۴] گفتگو بود، آن جناب را سخریه و استهزاء و بدگویی کرد! ملک با تعجب پرسید: برای چه بدگویی و استهزا نمودی مرد سنی معروض داشت: مگر سلطان او را نمی شناسد؟! او مردیست از کفار که خداوند آنان را غضب و لعن فرموده

[آیا شیعه کافر است؟]

ملک با تعجب پرسید: چگونه کافر است؟ مگر مسلمان نیست جواب داد: نه، هرگز، مسلمان نیست، بلکه شیعه است، ملک پرسید: شیعه یعنی چه؟ مگر آنان یک فرقه از هفتاد و سه فرقه های مسلمانان نیستند؟! مرد سنی - نه، آنان اعتراف به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان ندارند. ملک پرسید: آیا ممکنست مسلمانی باشد و معترف به زعامت و رهبری این سه نفر نباشد؟! مرد سنی: بلی، ایشان شیعه ها هستند. ملک گفت: اگر اعتراف به زعامت و رهبری این سه نفر اصحاب (پیغمبر، ص) ندارند چگونه ایشان را مردم به نام

مسلمان می‌نامند؟! [صفحه: ۱۵ مرد سنی - به همین جهت به عرض رسانیدم که جزو کفار هستند ملک اندکی سر در گریبان فکر فرو برد و سپس گفت: ما ناچاریم نظام الملک را احضار نماییم تا موضوع بررسی و روشن و از هر جهت کشف گردد و بلافاصله دستور حضور وزیر داد، به اطلاعش رسانیدند، نظام الملک وارد (و تحت ظاهری انجام) شد و اجازه گرفت و نشست.

[سؤال ملک از خواجه]

ملک از حال شیعه سؤال کرد و گفت: آیا مسلمان هستند! نظام الملک گفت: اهل سنت اختلاف دارند درباره شیعه، بعضی گویند: مسلمانند، زیرا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله - می‌گویند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و طایفه‌ای گویند کافرند. ملک از آمار و عدد شیعه پرسش نمود؟ نظام الملک گفت: عدد ایشان را کاملاً و به طور دقیق نمی‌دانم و لکن نصف مسلمین را تقریباً تشکیل می‌دهند. ملک گفت: آیا امکان دارد نصف مسلمانان کافر باشند؟ نظام الملک جواب داد: آری، به قول کسی که کافر بداند، و [صفحه: ۱۶ لکن من آنان را کافر نمی‌دانم.

[قضیه شیعه و سنی]

ملک گفت: می‌توانی علمای شیعه و علمای تسنن را حاضر گردانی تا بحث و بررسی شود و واقعیت مطلب روشن گردد وزیر: (نظام الملک) - این امریست بسیار مشکل و (از جهتی) بر سلطان و مملکت سخت می‌ترسم. ملک: چرا و برای چه می‌ترسی؟! وزیر: زیرا قضیه شیعه و سنی قضیه ساده و بی‌اهمیت و روشنی نیست، بلکه قضیه حق و باطل است که به واسطه آن جنگها و کشتارهای بسیار بوقوع پیوسته! و خونهای بسیار ریخته شده و زنان زیادی اسیر گشته و فرزندان بی‌حد یتیم و بی‌سرپرست مانده‌اند و اموال و کتابخانه‌های زیادی به آتش کشیده شده و تالیفات و کتابهایی از طرفین در این موضوع نوشته و تالیف گردیده ملک جوان، سخت در تعجب شد از این قضیه و مختصر فکری کرد و گفت: ای وزیر، تو خوب می‌دانی که خداوند نعمتی بزرگ به من عنایت فرموده و مملکتی پهناور [صفحه: ۱۷ و لشکری بیشمار برای من مهیا ساخته و ما ناچاریم که خدا را در مقابل این نعمت بزرگ شکر کنیم و شکر ما آنست که در همین زمان در جستجوی حق و حقیقت باشیم و گمراهان را براه راست هدایت و رهبری نماییم و به طور مسلم و علی التحقیق یکی از این دو فرقه (شیعه، سنی) بر حق و دیگری باطلست بنابراین بر ما حتم و لازمست که راه حق را بشناسیم و متابعت آن کنیم و باطل را بشناسیم و رهایش سازیم و دوری نماییم، و تو ای وزیر: باید مجلسی تشکیل دهی از علمای شیعه و سنت و رؤساء و امراء لشکری و کشوری و نویسندگان و منشیان و سایر ارکان دولت و در آن جلسه بحث و گفتگو شود، تا اگر دیدیم حق با اهل سنت است شیعیان را باجبار بمذهب اهل سنت درآوریم و معتقد سازیم. وزیر: پرسید: اگر شیعیان مذهب اهل سنت را قبول نکردند و معتقد نشدند چه خواهی کرد؟ ملک: بلا درنگ و بدون فکر گفت: آنان را میکشیم! وزیر: آیا ممکن (و عاقلانه و صحیح) است که ما بکشیم [صفحه: ۱۸ نصف مسلمانان را؟! ملک پرسید: پس راه علاج و حل مطلب و کشف موضوع چیست وزیر: باید مطلب بکلی ترک و نادیده گرفته شود و پیرامونش فکر نشود، زیرا برای ما غیر از این راهی نیست. گفتگوی ملک‌شاه و حکیم دانشمند، نظام الملک، به همین جا خاتمه یافت، لکن سلطان شب را با تفکر و تحیر و سرگردانی به سر برد، به طوری که خواب و استراحت از او سلب گردید و هر لحظه در این فکر بود که چگونه می‌توان این امر مهم بزرگ قابل توجه را اصلاح نمود و حقیقت را یافت؟

[باید جلسه تشکیل شود]

چون صبح شد نظام الملک را طلبید و گفت مینگرم که صلاح و بسیار بجا است، علمای فریقین را در یکجا دعوت نماییم (تا با

یکدیگر گفتگو نمایند) و ما در خلال گفتگو و مناقشه و دلیل و برهانهایی که هر یک برای حقانیت خود می آورند، راه حق را دریابیم و بفهمیم که حق با کدامیک از دو طرفست، اگر مشاهده نمودیم حق با مذهب اهل سنت است، تمامی شیعیان را با نرمش و آرامش و نصیحت توأم با ملایمت، دعوت [صفحه: ۱۹] به مذهب اهل سنت خواهیم کرد و آنان را با ثروت و ریاست و جاه و مقام ترغیب و تشویق بنماییم و عزّتی بدهیم آن چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می داد برای تالیف قلوب و کشاندن دلهای غیر مسلمان به سوی دین، تا با این عمل در حدّ و توانایی خود خدمتی به اسلام و مسلمین کرده باشیم و به نوبه خودمان وظیفه مذهبی را انجام دهیم وزیر گفت بسیار نظر پسندیده و رای عالی و خوبی است، لکن من از تشکیل این جلسه ترس و هراس دارم زیرا میترسم شیعه بر اهل سنت غالب شوند و دلیلهای ایشان محکمتر از دلیلهای ما باشد و اهل سنت در شک و تردید واقع شوند و شبهه در مذهب ما پدید آید. ملک در شگفت شد و پرسید: آیا چنین چیزی امکان دارد؟ آیا میشود که دلیلهای شیعه بر دلیلهای ما متقن و محکمتر باشد و علمای ما از جواب عاجز شوند؟ وزیر: بلی غلبه شیعه بر ما واضحست که امکان دارد، زیرا ایشان دلیلهای قاطع و برهانهای روشنی دارند [صفحه: ۲۰] از قرآن و احادیث بر صحت عقیده و درستی مذهبشان. ملک (چون شیفته حق بود) از سخن و جواب وزیر قانع نشد و دستور داد که حتما باید علمای طرفین را در یک زمان و یک مکان دعوت و احضار نمایی تا کشف حقیقت شود و از هر لحاظ و جهت حق از باطل تمیز و تشخیص داده شود وزیر برای این امر مهمّ مدّت یک ماه مهلت خواست لکن ملک شاه نپذیرفت و گفت: یک ماه بسیار طولانیست، این امر باید هر چه زودتر انجام گردد، بدین سبب مقرر شد پس از مدّت ۱۵ روز جلسه تشکیل شود. در خلال این مدّت نظام الملک ده نفر از بزرگان علمای اهل سنت که کاملاً تسلّط داشتند بر تاریخ، فقه، حدیث، اصول و جدل، در نظر گرفت و آنان را دعوت نمود و هم چنین ده نفر از بزرگان علمای شیعه که اطلاعات وافر و تسلّطی کامل داشتند دعوت کرد، در ماه شعبان در مدرسه نظامیه بغداد (که از بناهای خود نظام الملک است) حضور بهم رسانند، [صفحه: ۲۱] و مقرر شد که جلسه تشکیل یابد با شرائط ذیل:

شرایط جلسه و افتتاح آن

۱ - بحث از صبح تا شب بدون وقفه ادامه داشته باشد غیر از وقت نماز و صرف نهار و مختصر استراحت. ۲ - مطالبی که مورد بحث و گفتگو و سؤال و جواب قرار میگیرد باید از کتابهای معتبر و محلّ اطمینان و مورد وثوق باشد و استدلال و استناد به شنیدنیها و شایعات نشود ۳ - باید آنچه بیان میشود در جلسه نوشته شود (بدون حذف کلمه یا جمله ای). روز معین فرا رسید و ملک شاه (در جایگاه مخصوص در صدر مجلس) نشست، نظام الملک و رؤساء لشکر و امراء کشوری و علمای اهل سنت در سمت راست ملک نشستند و در سمت چپ ملک، علمای شیعه جلوس نمودند. وزیر نظام الملک سکوت مجلس را به اشاره ملک شکست و افتتاح جلسه کرد و گفت: بسم الله الرحمن الرحيم والصلاة على محمد وآله و صحبه به نام خدای بخشنده مهربان، درود بر محمد و آل و اصحاب [صفحه: ۲۲] او باد، باید صحبتها و بحثها و جدلها مؤدبانه باشد و واقعا باید در جستجوی حق بود (زیرا بحسب ظاهر همه ماها طالب حق هستیم) و دیگر اینکه هیچ کس از ما حاضر در جلسه صحابه را به ناسزا و بدی یاد نکند

عالم بزرگ شیعه و اهل سنت و (معنی شیعه)

اعلم علمای اهل سنت که به لقب شیخ عباسی، شهرت داشت گفت: من با اهل مذهبی که تمام صحابه پیغمبر را کافر می دانند، مباحثه و گفت و شنود نمی کنم. عالم بزرگ شیعه به نام حسین بن علی، مشهور به علوی (که از نوابغ دهر و مفاخر علماء آن عصر بود) پرسید اهل کدام مذهب اسلام، تمام صحابه را کافر می دانند؟ عباسی: شما شیعه ها هستید که همه صحابه را کافر می دانید «۲» [صفحه: ۲۴]

[آیا شیعه صحابه را کافر می‌داند؟]

علوی: این سخت خلاف واقع و حقیقت است، آیا علی علیه السلام و عباس (عموی پیغمبر ص) و سلمان و عبد - الله بن عباس و مقداد و ابوذر و بعضی دیگر از صحابه نیستند و آیا ما شیعیان آنان را کافر می‌دانیم. عباسی: مقصودم از همه صحابه، ابوبکر، عمر و عثمان و پیروان ایشان هستند. علوی: تو خود سخت را نقض کردی و باطل ساختی مگر اهل منطق نمی‌گویند: موجه جزئیة نقیض سالبه کلیه است، در اوّل می‌گویی: شیعه تمام صحابه را کافر می‌داند و سپس می‌گویی: شیعه بعضی از صحابه را کافر می‌داند! چون سخن بدینجا رسید، نظام الملک خواست سخنی گوید، که عالم شیعه به او اجازه نداد و گفت: [صفحه: ۲۵] ای وزیر کسی حقّ سخن گفتن ندارد، مگر وقتی که ما عاجز از جواب شویم. زیرا خلط مبحث میشود (و چه بسا گفته شود که شیعیان متوسّل به مکر و حيله شدند و وزیر بکمک ایشان شتافت و بالتّیجه غالب گشتند) و سخن از مجرای خود خارج شده و آنچه که منظور نظر است بدست نیاید؟ بعد فرمود: ای عباسی، اینکه گفتی: شیعه تمام صحابه را کافر می‌داند، معلوم شد دروغ محض و افتراء و تهمت است.

[سبّ و لعن صحابه]

عباسی: از جواب فرو ماند و چهره‌اش از خجلت سرخ گردید و گفت: از این مطلب بگذریم و لکن آیا شما شیعیان سبّ و ناسزا به ابی بکر و عمر و عثمان نمی‌گویید علوی: در میان شیعیان کسانی هستند که سبّ و لعن می‌نمایند و کسانی هم هستند که سبّ نمی‌کنند عباسی: شما آقای علوی از کدامیک ازایشانی؟

[سبّ و شتم صحابه موجب کفر نیست]

علوی: من از آن طایفه که سبّ و لعن نمی‌کنند، و [صفحه: ۲۶] لکن می‌دانم آنان که سبّ و لعن می‌نمایند دلیل و برهان دارند و علاوه سبّ و لعن ابوبکر و عمر و عثمان سبب کفر و فسق نمی‌شود، حتی از گناهان صغیره هم بحساب نمی‌آید؟ «۳» [صفحه: ۲۷] عباسی رو کرد به ملک‌شاه و معروض داشت: آیا ملک شنید این مرد چه گفت و چه مطلبی عنوان کرد علوی: ای عباسی، توّجه تو به ملک و سخن گفتنت با ایشان، مغالطه و خلط مبحث است، زیرا ملک ما را حاضر نموده برای بررسی مسائل و بیان دلائل، نه آنکه متوسل بزور شویم؟ ملک: آنچه را که علوی گفت صحیح است، در جواب چه می‌گوئی، آقای عباسی. عباسی: واضح است که هر شخص سبّ صحابه کند کافر است

[لعن رسول خدا (ص) بر متخلفین لشکر اسامه]

علوی: نزد تو واضحست، نه در پیش ما، چه دلیل [صفحه: ۲۸] داری بر کفر کسی که سبّ و لعن نماید بعضی از صحابه را؟ مگر نمی‌دانی کسی را که رسول خدا (ص) سبّ و لعن کند مستحق سبّ و لعن میشود؟ عباسی: می‌دانم و اعتراف می‌نمایم. علوی: پس رسول خدا (ص) سبّ و لعن نمود ابوبکر و عمر را عباسی: کجا و چه وقت سبّ و لعن فرمود آن حضرت چرا نسبت دروغ می‌دهید بر حضرتش؟! علوی: اهل سنت در تاریخ نقل نموده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری را مهیا فرمود برای حفاظت حدود شام، بریاست اسامه، که ابوبکر و عمر، جزو همان لشکر بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: لعن الله من تخلف عن جيش اسامه، خدا لعنت کند کسی را که روگردان از لشکر اسامه شود و ابوبکر و عمر به بهانه بیماری پیغمبر نرفتند و تخلف نمودند «۴» و لعن آن حضرت شامل حال ایشان شد و کسی را که آن حضرت لعن کند [صفحه: ۲۹] شایسته و مستحق لعن مسلمانان میشود؟ عباسی: مدتی سر پیش افکند و سخنی نگفت ملک متوجه وزیر شد و گفت: آیا چنین است که علوی بیان نمود؟ وزیر

گفت، بلی چنین است، اهل تاریخ مطلب را به همین نحو در کتابهای خود نوشته‌اند «۵»

[پس چرا معاویه کافر نیست؟]

علوی: اگر سب صحابه حرام و موجب کفر است پس چرا معاویه را کافر نمی‌دانید و حکم به فاسق و فاجر بودن او نمی‌کنید، زیرا علی علیه السلام را که به اعتقاد ما و شما یکی از صحابه است مدت چهل سال سب می‌نمود و همچنین سب شد که پس از مرگش مدت هفتاد سال علی علیه السلام را سب می‌نمودند؟! ملک: این سخن را رها کنید و در موضوع دیگری صحبت نمایید (چون در خلال سخن مطلب معلوم شد) [صفحه: ۳۰]

[قرآن در زمان پیغمبر جمع شد]

عباسی: از بدعت‌های شما شیعیان اعتراف به قرآن (و درستی آن) نداشتن است. علوی: بلکه از بدعت‌های شما است نسبت به قرآن، زیرا می‌گویید قرآن را عثمان جمع‌آوری نمود، آیا رسول خدا (ص) از این عمل جاهل بود و نمی‌دانست که باید قرآن جمع‌آوری شود؟ تا اینکه عثمان جمع نمود و نکته دیگر آنکه اگر قرآن مرتب و منظم و جمع‌آوری شده نبود، چگونه رسول خدا (ص) امر می‌فرمود به اصحاب خود که قرآن را ختم نمایند و برای ختم قرآن اجر و ثواب معین می‌نمود؟ آیا قرآن جمع نشده چگونه دستور قرائت آن را می‌داده از اول تا آخر و آیا می‌توان گفت که مسلمانان در گمراهی بودند تا اینکه عثمان سبب نجات و راهنمایی ایشان گردید؟ «۶». [صفحه: ۳۱ ملک: خطاب به وزیر کرد و گفت: آیا علوی راست می‌گوید که اهل سنت معتقدند قرآن جمع شده بدست عثمان وزیر: بلی مفسرین قرآن و مورّخین چنین گویند.

[عقیده شیعه درباره قرآن]

علوی: ملک بداند که شیعه معتقد است قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع‌آوری گردید «۷»، همچنانکه فعلاً موجود و در دسترس همه است و نه حرفی و نه نقطه‌ای از آن کم و نه بر آن افزوده شده و این اهل سنت هستند که معتقدند بعضی از سوره‌های قرآن ناقص و در بعضی افزوده شده و اینکه بعضی از آیات آن مقدم و بعضی مؤخر گشته و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را جمع‌آوری ننموده و عثمان جمع‌آوری نمود در زمانی که به حکومت و امارت رسید؟ عباسی: (وقت را غنیمت شمرد و از باب مغلطه [صفحه: ۳۲ گفت: جناب ملک توجه دارند که این مرد عثمان را حاکم و امیر نامید و به عنوان خلیفه (پیغمبر) یاد نکرد علوی: بلی عثمان خلیفه نبود؟ ملک: برای چه و بچه دلیل خلیفه نبود عثمان؟ علوی: بهمان دلیلی که شیعه عقیده دارد خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، باطل است. ملک: (که گویی تغییر حالت پیدا کرد، اندکی برآشفته و با تعجب پرسید) برای چه شیعه اینچنین عقیده دارد؟!

[تعیین خلافت خلفاء]

علوی: زیرا عثمان حاکم شد به سبب شورایی که عمر بین شش نفر قرار داده بود، که خود عثمان هم جزو آنها بود و سه نفر، یا دو نفر از ایشان عثمان را برگزیدند، پس مشروعیت خلافت عثمان وابسته به تعیین عمر است و عمر به حکومت رسید به سبب وصیت و سفارش ابوبکر، بنابراین حکومت عمر منوط و مربوط بابی بکر است و ابوبکر به حکومت رسید به واسطه انتخاب چند نفر معدودی معلوم الحال و آن هم به زور شمشیر و [صفحه: ۳۳ اعمال ظلم و شکنجه و پرخاش و سخنان رکیک،

[گفتار ابوبکر و عمر]

و به همین جهت عمر در حَقِّش می گفت: کانت بیعه النَّاس لابی بکر فلتَهُ من فلتات الجاهلیه، وقی الله المسلمین شرّها فمن عاد الیها فاقتلوه «۸» بیعت مردم با ابوبکر یک قضیه بی مبنا و بی ریشه جاهلیت بود، امید است خداوند مسلمانان را از شرّ این قضیه حفظ کند و هر که اینگونه رفتار کند از این ببعد، او را حتما بکشید؟ و ابوبکر می گفت: أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فَيْكُمْ «۹» رها کنید مرا رها کنید مرا؟ من بهتر و داناتر از شما نیستم و علی علیه السّلام که از هر جهت [صفحه: ۳۴] شایستگی مقام ریاست و زعامت و رهبری و خلافت را دارد دارد در بین شما (مردم مسلمان) است؟ بدین جهت شیعه معتقد است که خلافت این سه نفر، از ریشه و اساس باطلست ملک: رو کرد به وزیر و گفت: آیا علوی صحیح می گوید ابوبکر و عمر چنین سخنانی گفته اند؟! وزیر: بلی، تمام مورّخین چنین نوشته اند ملک: اگر این چنین است، پس چرا ما به این سه نفر احترام می نماییم؟! (و به عنوان خلیفه قبول نموده ایم) وزیر: پیروی از گذشتگان خود کرده ایم. علوی خطاب به ملک گفت: ملک از وزیر سؤال نماید، آیا متابعت و پیروی از حقّ سزاوار و شایسته [صفحه: ۳۵] است؟ یا پیروی از اسلاف و گذشتگان (گمراه خود) آیا کورکورانه پیروی از گذشتگان، مخالف با حقّ و حقیقت نیست؟ آیا مشمول این آیه شریفه که خدای تعالی (در سرزنش و توبیخ این دسته از مردم گمراه) می فرماید: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ پدران خود را بر آئین و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد (۲۲) - (سوره زخرف)

[خلیفه پیغمبر (ص) فقط علی (ع) است]

ملک در حالی که خطاب به علوی می نمود، گفت: اگر این سه نفر خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نباشند، پس چه کسی خلیفه و جانشین آن حضرت خواهد بود؟ علوی: خلیفه (بلا فصل) آن حضرت، علی بن ابی طالب. ملک: چگونه تنها فقط علی خلیفه رسول خدا است؟ علوی: زیرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را به عنوان خلیفه، معین و مشخص فرموده و در چندین مورد و مکان اشاره فرموده، از جمله در منطقه و سرزمین غدیر خم بین مکه و مدینه (یک فرسخی جُحَفَه، در سفر حِجَّه الوداع، هنگام مراجعه از حج) که دست علی علیه السّلام [صفحه: ۳۶] را بلند نموده و به تمام جمعیت مسلمان حاضر فرموده مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. «۱۰» [صفحه: ۳۷] هر که من مولای او هستم، پس این علی مولای او است، خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و یاری [صفحه: ۳۸] کن هر که او را یاری کند و سرکوب و سرنگون کن هر که او را که قصد سرکوب و سرنگونی او را دارد سپس از منبر فرود آمد و به مسلمانان که یکصد و بیست هزار نفر بودند، فرمود: سلام کنید به علی به عنوان امیر المؤمنین بودن، طبق دستور آن حضرت صلی الله علیه و آله مسلمانان یکی بعد از دیگری می آمدند و به علی علیه السّلام می گفتند: السّلام علیک یا امیر المؤمنین ابوبکر آمد و گفت: السّلام علیک یا امیر المؤمنین، عمر آمد و گفت: السّلام علیک یا امیر المؤمنین، بَخْ بَخْ لَک یا بن ابی طالب، اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه، سلام بر تو ای امیر مؤمنین، این بزرگی و عظمت بر تو مبارک باد، صبح کردی در حالی که مولای من و مولای تمامی مرد و زن با ایمان هستی پس خلیفه شرعی و واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام ملک: توجّهی به وزیر کرد و گفت: صحیح است آنچه علوی بیان نمود؟ [صفحه: ۳۹] وزیر: بلی، چنین متذکرند مورّخین و مفسّرین «۱۱». ملک: (چون به صحت مطلب آگاه شد، زیرا یقین داشت که وزیر بدون مطالعه و اطلاع کامل مطلبی را تایید و یا انکار نمی کند) گفت: این سخن را رها نمایید و موضوع دیگری را پی گیری کنید؟

[عقیده به تحریف قرآن]

عباسی: شیعه قائل و معتقد به تحریف قرآنست. علوی: بلکه در نزد شما اهل سنت این مطلب شهرت بسزایی دارد و می گویند: قرآن تحریف شده. عباسی: این دروغ است و چه دروغ آشکارا؟ علوی: مگر شما روایت نمی کنید در کتابهایتان که نازل گردید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی درباره غرائق بعد نسخ شد و از قرآن حذف گردید؟ ملک: از وزیر پرسید: آنچه را علوی ادعا [صفحه: ۴۰] میکند (هم چنانکه بیان نمود) صحیح است؟ وزیر: مفسرین اهل سنت در تفسیرهای خود - (به طور مفصل) ذکر کرده اند. ملک: اگر چنین باشد، چگونه می توان اعتماد کرد به قرآن تحریف شده؟ علوی: ملک بدانند، که این مطلب را ما شیعیان نمی گوئیم، بلکه گفتار اهل سنت است، بنابراین قرآن در بین ما شیعیان صحیح و معتبر و کاملاً مورد اعتماد و در نزد اهل سنت مورد اعتبار و اعتماد نیست.؟ عباسی: درباره تحریف قرآن، احادیثی شما شیعیان در کتابهای خود نقل نموده اید، از علمایتان علوی: اولاً - اینگونه احادیث بسیار کم است و ثانیاً اینگونه احادیث جعلی که دشمنان شیعه وضع و جعل کرده اند، تا تشویش ایجاد کنند بین ما شیعیان و ثالثاً راویان و اسناد اینگونه احادیث ناصحیح و غیر معتبر است و آنچه که از بعضی از علما [صفحه: ۴۱] نقل قول شده مورد اعتماد نیست و علمای بزرگ ما که از هر جهت محل اعتماد ما شیعیان هستند قائل و معتقد به تحریف قرآن نیستند،

[آیات غرائق]

و نمی گویند آنچه را که شما اهل سنت می گویند، که قائل هستید خداوند آیاتی در مدح بت ها نازل فرموده و می فرماید «تَلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَىٰ مِنْهَا الشَّفَاعَةُ تَرْتَجَىٰ» [۱۲] [صفحه: ۴۲] اینان غرائق بزرگی هستند که از ایشان امید شفاعت هست ملک: رها کنید این مطلب را (که حقیقت آن بر ما معلوم گشت) و در پیرامون موضوع دیگر سخن بگویند، (و تحقیق و تحلیل نمایید)؟

[اهل سنت می گویند: خدا جسم است]

علوی: اهل سنت نسبت می دهند به خداوند چیزهایی که لایق شان خدایی نیست؟ عباسی: مثلاً چه نسبتی می دهند؟! علوی: مثل اینکه می گویند: خدا جسم است و همانند بشر است و می خندد و می گرید و دست و پا و چشم و عورت دارد و پای خود را روز قیامت در آتش فرو می برد و از آسمانها با الاغ خود به آسمان دنیا (آسمانی که گرداگرد زمین است) می آید؟ عباسی: چه مانعی دارد اینها برای خدا (مگر شما شیعیان منکر هستید؟) با اینکه قرآن بالصرح بیان می کند، چنانکه می فرماید: وَجَاءَ رَبُّكَ، می آید پروردگار تو و می فرماید: يَوْمَ يَكْشَفُ عَنْ [صفحه: ۴۳] ساقِ (۴۱ - قلم) روزی که بالا - زده شود دامن از ساق و می فرماید: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (۱۰ فتح) دست خدا بالای دست بشر است و در حدیث است که خداوند پای خود را داخل در آتش می کند

[ابوهریره کذاب و جاعل حدیث]

علوی: امّا آنچه در حدیث است در نزد ما دروغ و افترا و تهمت است، زیرا ابوهریره «۱۳» و امثال او دروغ می بستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله تا حدّی که عمر ابوهریره را منع می نمود از نقل و بیان حدیث و زجرش کرد [صفحه: ۴۴] ملک در حالی که خطاب به وزیر می کرد، گفت: صحیح است؟ واقعاً، عمر ابوهریره را منع کرد از نقل حدیث؟ وزیر: بلی، او را منع کرده و تاریخ نمایانگر است ملک: پس چگونه ما اعتماد به احادیث ابوهریره داریم [صفحه: ۴۵] وزیر: بجهت اعتماد علمای ما اهل سنت بر احادیثش ملک: بنابراین دانش علمای ما از عمر بیشتر است زیرا عمر منع نموده ابوهریره را از بیان حدیث، چون دروغ می بست بر رسول خدا (ص) و علمای ما دست آویز خود نموده اند احادیث دروغ او را (جداً عجبت) عباسی: اگر (به فرض اینکه) چشم پوشی کنیم آقای علوی و بگوئیم: احادیثی که بدست ما رسیده درباره (جسم، دست، پا و رفت و آمد) خدا، صحیح نیست، چه خواهی

گفت درباره آیات قرآن (که خواندم و تصریح به همه اینها می‌نماید؟)

[قرآن محکم و متشابه دارد]

علوی: در قرآن آیات محکمت و متشابهات هست هم چنانکه آیات ظاهر دارد و باطن. و آیاتی که محکم و ظاهر است به ظاهرش عمل میشود، (مثل: إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِصِيرٍ») و متشابهات آن، لازم است که روی قاعده بلاغت عمل شود و به مجاز و کنایه و تقدیر، باید توجه داشت [صفحه: ۴۶] و در غیر این صورت صحیح نیست معنا کردن آیات از نظر عقل و شرع، مثلاً: اگر معنی شود این آیه که خدای تعالی می‌فرماید: وَجَاءَ رَبُّكَ، (آمد پروردگار تو) به ظاهر آن، هیچ گاه با عقل و شرع صحیح نخواهد بود، زیرا عقل و شرع حکم می‌کنند به وجود خداوند در تمام مکانها، به طوری که هیچ مکانی خالی از وجود خدا نیست و ظاهر آیه جسمیت خدا را می‌فهماند و لازمه جسم داشتن مکانست، بنابراین اگر خداوند در آسمان باشد، زمین خالی از خدا خواهد بود و اگر در زمین باشد، آسمان خالی خواهد بود و این مطلب عقلاً و شرعاً صحیح نیست عباسی: در مقابل این سخن منطقی متحیر شد، چه بگوید و از جواب بازماند و لکن (پس از لحظه‌ای سکوت، از روی عناد و لجاجت) گفت: من نمی‌توانم این سخن را بپذیرم و حتماً باید به ظاهر آیات قرآن توجه داشت و بس. [صفحه: ۴۷]

[عقیده به ظاهر قرآن]

علوی: پس چه می‌گویی و چه می‌کنی با آیات متشابهات، زیرا به هیچ نوعی نمی‌توانی معنی کنی و امکان ندارد که بتوانی به ظاهر تمام آیات شریفه قرآن توجه کنی و معنی و تفسیر نمایی و استناد بجویی و اگر بر خلاف این بگویی و معتقد باشی که باید به ظاهر آیات نظر نمود، این دوست که در کنار تو نشسته جناب آقای شیخ احمد عثمان و از بزرگان اهل سنت و جماعت و نابینا هستند، باید از اهل آتش جهنم باشند؟ عباسی: برای چه ایشان از اهل آتش جهنم هستند؟ (با این همه فضل و دانش و علم؟) علوی: زیرا خدای تعالی می‌فرماید: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلُّ سَبِيْلًا) (هر کس در این جهان دنیا نابینا - ی کفر و جهل و ضلالت - است، در عالم آخرت نیز نابینا و گمراه است) جناب آقای شیخ احمد توجه نمودید و راضی باین [صفحه: ۴۸] امر می‌باشید؟ (به جرم نابینا بودن در آخرت نابینا باشید) شیخ احمد: نه، هرگز، نه هرگز و مراد از اعمی، در آیه به معنی نابینایی از چشم نیست بلکه مراد منحرف از راه حق و حقیقت است. علوی: پس ثابت شد که هیچ کس نمی‌تواند به ظاهر آیات قرآن نظر داشته و به آن معتقد و عمل کننده باشد چون سخن به اینجا رسید، بشدت درباره ظاهر آیات قرآن گفتگو و سخنها رد و بدل شد و علوی عباسی را مغلوب می‌ساخت و با دلیل و برهان او را محکوم می‌نمود و با کوتاه‌ترین جمله او را شکست می‌داد. ملک: (به چهره عباسی نگرست و دید از هر جهت عاجز و درمانده از جواب شده) پای میانجیگری را در پیش نهاد و گفت: این موضوع را رها نمایید و درباره مطلب دیگر سخن به میان بیاورید؟

[جبر در اعمال]

علوی: خطاب به عباسی کرد و فرمود: از جمله انحرافات و عقیده باطل شما اهل سنت آنست که در [صفحه: ۴۹] باره خدای سبحان می‌گویید: خداوند بندگان را مجبور به گناه و اعمال حرام می‌فرماید و سپس ایشان را به کیفر گناه و ارتکاب فعل حرام معاقبه و مجازات می‌کند عباسی: این عقیده و سخن از هر جهت صحیح است، زیرا خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ (هر که را خدا گمراه کند - ۸۸ نساء) و می‌فرماید: طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ (اینان هستند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده - ۱۶ محمد). علوی: اینکه می‌گویی در قرآنست، در قرآن آیات و کلمات مجاز و کنایه هست که حتماً باید به آن توجه داشت و آنچنان معنی کرد که

مخالف با واقعیت و حقیقت نباشد، بنابراین معنی «ضلال» اینست که خداوند رها می کند افراد شقی و گنهکار را که قابل هدایت شدن را ندارند، تا گمراه شوند، هم چنانکه ما می گوئیم: الحکومة افسدت الناس، حکومت مردم را به بدبختی کشانیده، یعنی توجهی به وضع آنها [صفحه: ۵۰ نکرده و ما محتاج ایشان را فراهم ننموده، این اولاً و ثانیاً مگر نشنیده اید که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» (خدا امر به کارهای زشت و گناه نمی کند - ۲۸، اعراف) و در جای دیگر قرآن می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ، (ما بحقیقت راه - حق و باطل - را به انسان نمودیم، می خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و می خواهد کفران نعمت کند ۳، دهر) و می فرماید: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (و راه خیر و شر - و حق و باطل - را به او نمودیم ۱۰، بلد) و ثالثاً: عقلاً جایز و صحیح نیست که خدای تعالی امر بمعصیت بفرماید و سپس عقاب و عذاب نماید و چنین رفتاری از عوام مردم بدور است، تا چه رسد از خدای تعالی که منزّه است ذات مقدّسش از آنچه که درباره اش می گویند مشرکین و ستمکاران ملک: رشته سخن را بدست گرفت و گفت: نه، نه، [صفحه: ۵۱ امکان ندارد خداوند مجبور نماید انسانی را به گناه و بعد از آن عذابش کند، اگر چنین باشد ظلم به تمام معنی است و خدا منزّه و مبرّاست از ظلم و فساد «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (خدا به بندگانش ظلم نمی کند، ۱۸۲، آل عمران، ۵۱، انفال، ۱۰ حج) و من گمان ندارم که اهل سنت و جماعت معتقد باشند به آنچه که این آقای عباسی می گوید. و بعد خطاب کرد به وزیر و گفت: آیا اهل سنت و جماعت عقیده دارند به آنچه که آقای عباسی می گوید. وزیر: بلی، مشهور بین اهل سنت همین است، که خداوند بندگان را مجبور به گناه می کند و در قیامت عذاب خواهد کرد؟ ملک: چگونه معتقدند و می گویند مطلبی را که مخالف با عقل یک انسان عادی کم عقل است؟ وزیر: تاویلات و استدلالات دارند به آنچه می گویند ملک: هر نوع تاویل و استدلال داشته باشند اهل [صفحه: ۵۲ سنت در عقاید باطل خود، باز هم با عقل و منطق و شعور ساده تطبیق نمی کند، مگر آنچه را که علوی بیان نمود مطابق می دانم، به اینکه خداوند کسی را مجبور به کفر و معصیت نمی کند.

[پیغمبر در نبوت خود شک داشت؟]

علوی: مطلب مهم تر دیگر آنست که اهل سنت و جماعت می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نبوت خود شک و تردید داشت؟ عباسی: این دروغ و تهمت محض است به ما! علوی: مگر شما اهل سنت در کتابهای خود نقل نکرده اید که رسول خدا (ص) می گفت: گاهی که جبرئیل بر من نازل نمی شد، گمان می بردم که بر عمر بن الخطاب نازل گردیده، با اینکه به طور یقین و مسلم می دانیم در قرآن آیاتی است دلالت می کند بر اینکه خداوند پیمان گرفته از حضرت محمد (ص) بر رسالتش؟ ملک در حالی که با تعجب نظر به وزیر می نمود گفت: آیا صحیح است آنچه را علوی بیان نمود، که حتماً روایت [صفحه: ۵۳ شک رسول خدا در نبوتش، در کتابهای اهل سنت هست وزیر: بلی، موجود است در بعضی از کتابها. ملک: اینکه کفر محض است ([اعتقاد به] این [چنین] مطلبی)

[پیغمبر عایشه را به دوش خود گرفت]

علوی: مطلب دیگری که اهل سنت در کتابهای خود نقل نموده اند، آنست که رسول خدا (ص) عایشه را بر روی شانه خود سوار می نمود تا تماشا کند کسانی را که طبل میزدند و نی می نواختند، «۱۴» (من می پرسم از شما) آیا چنین عملی شایسته پیغمبر است عباسی: چه ضروری و چه زشتی دارد (که آن حضرت عایشه را بر کتف خود بلند نماید تا تماشا کند؟! علوی: آقای عباسی، آیا شما چنین خواهید کرد شما که در مقابل پیغمبر یک فرد عادی هستید، عیال خود را بدوش میگیری که تماشای طبل کوبان و نی زنان کند ملک: (با اضطراب و مختصر خشم گفت) هر که [صفحه: ۵۴ حیا و غیرت هر چه قدر هم اندک باشد، داشته باشد راضی

نمی‌شود که عیال خود را در بین مردم به دوش بگیرد، تا تماشای طبل زنان بنماید، تا چه رسد بر رسول خدا، که نمونه و مجسمه حیا و غیرت و ایمان است؟، آیا این موضوع در کتابهای اهل سنت درج شده است؟ وزیر: بلی، موجود است در بعضی از کتابها ملک: پس چگونه می‌توانیم ایمان داشته باشیم به نبوت پیغمبری که شک در نبوتش داشته؟! عباسی: ناچاریم این قبیل روایات را تاویل نماییم علوی: چگونه می‌توان روایت مورد بحث را تاویل کرد (و بچه نحو میشود از ظاهر آن گذشت و معنی دیگری بنماییم و آیات متشابهات قرآن را تاویل نمی‌کنید؟) آیا جناب ملک توجه دارند که اهل سنت عقیده دارند بچه خرافات و مطالب باطل و بیهوده و بی‌مبنا؟ عباسی: آقای علوی، مراد و مقصد شما از خرافات و باطل‌ها چیست؟ [صفحه: ۵۵ علوی: گفتم که شما اهل سنت معتقد هستید که: ۱ - خدا همانند بشر، دست و پا دارد و حرکت می‌کند ۲ - قرآن تحریف گردیده و در آن اضافه و کم شده ۳ - رسول خدا عملی انجام داده که همانند آن را انجام نمی‌دهد هیچ کس، حتی عادی‌ترین مردم، که عایشه را بدوش خود سوار نموده برای تماشای طبل زنان. ۴ - رسول خدا (ص) در نبوت خود شک داشته ۵ - به کسانی که قبل از علی بن ابی طالب زمام امور مسلمین را بدست گرفته‌اند، معتقدید، با اینکه حکومت آنان مشروع نبوده به طور مسلم، چون بسبب شمشیر و توسل به زور به حکومت رسیدند و در آن مقام ثابت ماندند ۶ - در کتابهای شما روایت شده از ابوهریره و امثال او (عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه) که جعل حدیث می‌نمودند و شیوع می‌دادند بین مردم. ملک گفت: رها کنید این موضوع را (دانستیم باطل بودن اینها را) و در مطلب دیگری گفتگو نمایید؟ [صفحه: ۵۶ علوی: اهل سنت نسبت می‌دهند به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزهایی را که شایسته نیست بیک فرد عادی نیست داد عباسی: مثلاً چه نسبتی می‌دهیم به آن حضرت؟

[معنی «عبس و تولی»]

علوی: مثل اینکه می‌گویید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى، اِنْ جَاءَهُ، الْأَعْمَى» (عبوس و ترشرو گشت چون آن مرد نابینا حضورش آمد - ۲ عبس) درباره رسول خدا نازل شده (که آن حضرت از آمدن عبد الله بن امّ مکتوم نابینا ناراحت شد) عباسی: چه مانعی دارد که آن حضرت ناراحت شده باشد (برای آمدن مرد نابینائی؟). علوی: مانعش گفتار خداوند است که می‌فرماید: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (تو دارای اخلاقی نیکو هستی - ۴ قلم) و می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (ای رسول، ما تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمت برای اهل عالم باشی - ۱۰۷، انبیا) پس آیا عاقلانه است، پیغمبری که خداوند توصیفش کرده به داشتن حسن خلق و وجود مقدّسش را رحمت [صفحه: ۵۷ للعالمین، قرار داده، ناراحت و روگردان شود از، مرد نابینای با ایمان، آیا این عمل انسانی است؟ ملک: عاقلانه نیست که بگوییم این عمل سر زده باشد از پیغمبری که نمونه کامل انسانی و واسطه رحمت الهی است و لکن آقای علوی این آیات مورد بحث درباره چه کسی نازل گردیده؟

[گفتگو با دانشمند مسیحی، در معنی آیه]

علوی: در احادیث صحیحی که از اهل بیت پیغمبر (ع) که قرآن در آن خانواده نازل شده (و آنان از معنی و شان نزول آیات از تمامی مردم داناترند) نقل شده که درباره عثمان بن عفّان نازل گشته، گاهی که این امّ مکتوم وارد شد، چهره خود را از او بگردانید. یکی از علمای شیعه به نام سید جمال الدّین که در جلسه حضور داشت، گفت: برای من گفتگو و بحثی با یکی از دانشمندان مسیحی درباره این آیات پیش آمده که بی‌مناسبت نمی‌دانم بیان آن را. بمن گفت که پیغمبر ما حضرت عیسی افضل و برتر از [صفحه: ۵۸ پیغمبر شما حضرت محمّد است، گفتم چرا و بچه دلیل گفت: پیغمبر شما بد اخلاق بود، به طوری که برای ورود مرد نابینایی ناراحت شده و چهره در هم کشیده و صورت خود را از وی گردانیده، طبق آیه قرآن‌تان که می‌گوید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى اِنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» و لکن پیغمبر ما حضرت عیسی دارای حسن خلق بوده چنانکه از هیچ کس روی نمی‌تایید (حتی از بیماران

کریه المنظر) که بینا می کرد نابینایان را و سالم می فرمود: مبتلایان به مرض پیسی و جذام، را. در جواب گفتم: چنین نیست که تو گمان کرده‌ای، بلکه ما شیعیان می گوئیم که آن آیات درباره عثمان بن عفان نازل شده، نه درباره پیغمبر اسلام و علی التحقیق آن حضرت دارای اخلاق نیک و صفات عالیہ انسانی و خصلتهای پسندیده، همچنانکه خدای تعالی درباره حضرتش می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» و می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». [صفحه: ۵۹ دانشمند مسیحی گفت: آنچه من گفتم، از یکی از خطبای اهل سنت در مسجدی در بغداد شنیدم. علوی: در نزد ما شیعیان شهرت دارد که بعضی از راویان متملق چاپلوس و آنان که دین را دنیا می فروختند، شان نزول آیه را به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت می دادند، تا پاک سازند مقام حکومت عثمان را چون شیوه آنها این بوده که نسبت دروغ بخدا و رسولش می داده‌اند، تا رفتار (خصمانه و غاصبانه و غیر انسانی) خلفا و فرمانروایان خود را پاک سازند ملک: (مطلب بر ما روشن شد) رشته سخن را بگردانید و در موضوع دیگر سخن بگوئید؟

[ایمان سه خلیفه]

عباسی: شیعیان منکر ایمان سه خلیفه (ابو بکر عمر و عثمان) هستند؟! با اینکه این حرف و عقیده صحیح نیست، زیرا اگر مؤمن نبودند، رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از آنان دختر نمی گرفت و به ایشان هیچ گاه دختر نمی داد. [صفحه: ۶۰ علوی: شیعه عقیده دارد که ابوبکر و عمر و عثمان قلبا و باطنا مؤمن نبودند و تظاهر به اسلام می نمودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول اسلام می فرمود از هر کسی که شهادتین را بزبان جاری می ساخت، اگر چه واقعا منافق بود و با آنان همانند یک فرد مسلمان رفتار می فرمود و اینکه آن حضرت از ایشان دختر گرفت و به ایشان دختر داد به همین جهت بود. عباسی: چه دلیلی دارید بر مؤمن نبودن ابوبکر. علوی: دلائل قطعی و محکمی زیاد در دست - داریم، از جمله در بسیاری از جاها خیانت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده و یک نمونه آن تخلف و سر پیچی نمودن او است از لشکر اسامه، که نافرمانی از امر رسول خدا می باشد و قرآن کریم در ردیف مؤمنین بحساب نیاورده هر کسی را که نافرمانی پیغمبر کند، طبق آیه شریفه وافی هدایه: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوكَ فِيمَا [صفحه: ۶۱ شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا. ۶۵ نساء (نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند، مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه بهر حکمی که - به سود و زیان آنها - کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو شوند، ۶۵ نساء) بنابراین، ابوبکری که نافرمانی پیغمبر کرده داخل در مفهوم و مصداق به تمام معنای این آیه است، که هر کس مخالفت آن حضرت نماید ایمان ندارد؟ و مطلب مهمتر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن فرموده کسانی را که تخلف از لشکر اسامه کنند و گفتیم که ابوبکر تخلف کرد و به همراه اسامه به جنگ رومیان رفت و علی التحقیق مورد لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده و به طور مسلم می دانیم همه که آن حضرت مؤمن را در هیچ موقع لعن نمی فرماید. [صفحه: ۶۲

[ابو بکر از اسامه تخلف کرد]

ملک متوجه وزیر شد و گفت: آیا صحیح، است؟ ابوبکر تخلف کرد از لشکر اسامه؟ (و به همراه ایشان رفت؟ با اینکه پیغمبر امر به رفتن فرموده بود. وزیر: بلی، این چنین نوشته‌اند مورخین «۱۵». ملک: بنابراین، با بیانی که آقای علوی نمودند، ابوبکر مؤمن نبوده است؟ وزیر: اهل سنت در تخلف ابوبکر تاویلاتی دارند. ملک: آیا تاویل می تواند مطلب واقعی را بر خلاف و دگرگون سازد؟ اگر چنین باشد، پس هر مجرمی برای ارتکاب جرمش تاویلاتی خواهد داشت؟ و به این سبب دامنه جرم وسیع خواهد شد؟ (مثلاً دزد برای علت دزدیش می گوید: فقیر و محتاج بودم و شارب الخمر خواهد گفت: مهموم و مغموم [صفحه: ۶۳ بودم، خواستم ساعتی از غم رهایی پیدا کنم و همانند اینها که هر مجرمی دلیلی خواهد آورد و در این صورت اختلال در نظم زندگی و امنیت به وجود

می‌آید و مردم ضعیف هم جرات بر گناه پیدا می‌کنند، تا چه رسد به افراد نیرومند و با نفوذ، بنابراین نمی‌شود هر چیزی را تاویل کرد؟). عباسی: از خجلت و شرمندگی چهره‌اش سرخ گردید و متحیر و متفکر شد چه جواب دهد و چه بگوید، بناچار بخود فشار آورد و گفت: دلیل بر عدم ایمان قلبی عمر چیست؟

[شک عمر در نبوت پیغمبر]

علوی: دلیلهای بسیاری هست بر عدم ایمان او، از جمله خودش تصریح به نداشتن ایمان نموده. عباسی: در کجا و چه وقت تصریح به نداشتن ایمان کرده؟

[قضیه حدیبیه]

علوی: در آن موقعی که گفت: مَا شَكَكْتُ فِي [صفحه: ۶۴ نبوة محمد (قط) مثل شکی یوم الحدیبیه، «۱۶» من هرگز شک نکرده بودم در نبوت و پیغمبری محمد همانند شکی که در روز (جنگ) حدیبیه نمودم و طرز کلام عمر میرساند که همیشه در نبوت پیغمبر ما شک داشته و لکن شک او در حدیبیه از وقتی دیگر قوی‌تر بوده، آقای عباسی، تو را بخدا قسم، کسی که در نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شک داشته باشد، آیا می‌توان مؤمنش دانست؟ عباسی: با یک دنیا خجلت و شرمندگی سر پیش افکند و چون جوابی نداشت، سکوت کرد. ملک: متوجه وزیر شد و گفت: وزیر، گفتار [صفحه: ۶۵ آقای علوی صحیحست؟ عمر چنین بود؟ شک در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشته؟ وزیر: بلی، روات احادیث از او نقل کرده‌اند ملک: عجب، عجب؟ (جدا عجیب است؟) من [صفحه: ۶۶ همیشه با خود می‌گفتم: عمر، از سابقین اسلام است و مؤمن واقعی و حقیقی و لکن الآن بر من روشن و آشکار شد که اصلا در ایمانش شک و شبهه است؟ عباسی: جناب ملک آرام باشید و سست عقیده نباشید و در عقیده خود ثابت و استوار و محکم باشید و دچار تزلزل عقیده‌ای نشوید به واسطه خدعه این علوی کذاب و دروغگو؟ ملک صورت خود را از طرف عباسی گردانید و با کمال خشم و غضب گفت: وزیر دانشمند ما آقای، نظام الملک (که همه می‌دانیم از متون کتابها کاملا- با خبر و مطلع است) می‌گوید: آقای علوی در تمام گفتار و بیانش راستگو است و (بر خلاف حق و حقیقت سخنی نگفته) می‌گوید: گفته عمر درباره شکش در نبوت پیغمبر در کتابها موجود است و این عباسی ابله نادان می‌گوید: علوی دروغگو است؟ آیا این عناد و لجابت و حق‌کشی نیست؟ [صفحه: ۶۷ سکوت سر تا سر مجلس را فرا گرفت (و قلبها به تپش افتاد و وحشتی جمعیت را فرو گرفت) و ملک هر لحظه بر خشم و غضبش افزوده می‌شد و سخت ناراحت شد از گفتار عباسی و عباسی و علماء دیگر اهل سنت از خجلت و درماندگی سر به پیش افکندند و وزیر هم سکوت کرده و سخنی نمی‌گفت و علوی سر بلند کرده و چشم به صورت ملک دوخته بود تا نتیجه بحث و گفتگو را دریابد. لحظات سختی بر عباسی می‌گذشت و آرزو می‌کرد ای کاش زمین شکافته می‌شد و مرا در خود فرو می‌برد، یا ملک الموت می‌آمد و او را قبض روح می‌نمود، تا زنده نباشد و این شرمندگی و منظره نامطلوب ببیند، چون بطلان مذهبش آشکار گشته و علنی شده عقیده او به خرافات در حضور ملک و وزیر دانشمند و سائر علما (ی شیعہ و اهل سنت) و ارکان دولت و [صفحه: ۶۸ مملکت، لکن چه کند بیچاره؟ ملک او را خواسته برای سؤال و جواب و تمیز بین حق و باطل.

[ازدواج عثمان با رقیه و ام کلثوم]

عباسی قوه فکری و نیروی مغزی خود را جمع کرد و گفت: چه می‌گویی آقای علوی درباره عثمان؟ آیا مؤمن نبود با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو دختر خود را به نام رقیه و ام کلثوم، تزویج او کرد علوی: دلیل بر عدم ایمانش بسیار است و بس است

در نداشتن ایمان، اینکه تمام مسلمانان که صحابه پیغمبر هم در میان ایشان بودند، به واسطه اعمال و رفتار ناشایست و خلاف دین او، اجتماع کردند و او را کشتند و شما اهل سنت روایت می‌کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرموده: «لا تجتمع امتی علی خطاء» امت من اجتماع بر خطاء و ضلالت و گمراهی نمی‌نمایند، بنابراین ممکنست که مسلمانان اجتماع نمایند در حالی که صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در میان ایشان هستند و به قتل برسانند مؤمنی را در حال ایمان داشتن؟! [صفحه: ۶۹]

[عایشه دشمن سرسخت عثمان بود و رفتار او با صحابه]

مگر عایشه نبود که او را تشبیه به نعل یهودی می‌کرد و می‌گفت: اقْتُلُوا نَعْلًا؟ بکشید این عثمان شبیه به نعل را که کافر شده، بکشید او را که خدا او را بکشد؟ «۱۷». مگر عثمان، عبد الله بن مسعود که از صحابه خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مورد اطمینان آن حضرت و از جمله: کتاب وحی بود، آن قدر نزد که مبتلا به بیماری فتق شد و مدتی در بستر بیماری افتاده بود، تا [صفحه: ۷۰ از دنیا رفت (آیا مؤمن چنین می‌کند؟)؟ «۱۸»]

[ابو ذر غفاری]

مگر عثمان، ابوذر غفاری (جندب بن جناده) که از صحابه خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن حضرت در حقش فرمود: «مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبَرَاءُ عَلَى ذِي لَهَجٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ» (زمین کسی را برنداشته و آسمان سایه نیفکنده بر مردی که راستگوتر از ابوذر باشد). «۱۹» [صفحه: ۷۱ با نهایت جبر و اکراه و اذیت و آزار تبعید به شام کرد از مدینه منوره و بعد از آن به ربه «۲۰» که با تهی دستی و فقر زندگانی را به پایان رسانید و در ربه به خاک سپرده شد.

[اموال عثمان]

در حالی که عثمان روی پول‌هایی که از بیت المال مسلمین بود می‌غلطید و بیت المال را فقط تقسیم می‌کرد بین خویشان خود، از [صفحه: ۷۲ امویین و مروانین. «۲۱» ملک به وزیر گفت: علوی راست می‌گوید؟ عثمان چنین رفتاری را داشت؟ [صفحه: ۷۳ وزیر: بلی، مورخین چنین نقل می‌کنند «۲۲»]

[شوری برای خلافت عثمان]

ملک: اگر چنین رفتار ناشایست و خلاف انسانی داشته، چگونه مسلمانان او را به عنوان خلیفه انتخاب کردند و قبول داشته‌اند؟ وزیر: انتخابش با شوری انجام شد. علوی: ساکت باش آقای وزیر، چرا بیان می‌کنی مطلبی را که صحیح نیست؟ ملک توجهی به علوی کرد و گفت: شما در این باره چه می‌گویید؟ علوی: آقای وزیر اشتباه گفتند، زیرا عثمان به حکومت رسید طبق وصیت و سفارش عمر و پس از عمر چهار نفر از منافقین مشهور معلوم الحال به نام طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن [صفحه: ۷۴ عوف او را برگزیدند به حکومت و آیا این چهار نفر منافق در حکم تمام مسلمانان هستند تا بگوییم: شوری شده و با مشورت همه مسلمانان به حکومت رسید؟ و علاوه در تاریخ ثبت شده که این چهار نفر منافق هم از عثمان کناره‌گیری نمودند وقتی که دیدند از حد خود تجاوز کرد و بی‌احترامی نمود به اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در امور مسلمانان با کعب الاحبار یهودی (مکار حيله گر طماع کینه ورز) مشورت می‌کند و اموال مسلمین را توزیع و پخش کرد بین اولاد و وابستگان مروان و به همین سبب این چهار نفر پایه‌گذاری کشتن عثمان را نمودند و مردم را تحریص به قتل او کرده (و تا پایان کشتنش از پای نشستند). ملک نظری به وزیر افکند و گفت: علوی صحیح می‌گوید وزیر: بلی، تاریخ‌نویسان چنین نقل کرده‌اند. ملک: پس چرا گفتم با شوری به

خلافت رسید؟! [صفحه: ۷۵ وزیر: منظورم، شورای این چهار نفر بود ملک: یک نفر برای چهار نفر انتخاب شود، آیا می توان گفت: با شورای جمیع مسلمانان انتخاب شده؟ وزیر: بلی، زیرا این چهار نفر از جمله کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بشارت بهشت به آنها داده است.

[عشره مبشره]

علوی: چه می گویی آقای وزیر؟ چرا بیان می کنی چیزی را که پایه اساسی و محکمی ندارد؟ حدیث: عشره مبشره بالجنه، دروغ محض و نسبت نادرستی است به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم). عباسی: چگونه می گویی دروغ است؟ با اینکه راویان موثق و مورد اطمینان حدیث: عشره مبشره، را می گویند علوی: دلیلهای بسیاری هست بر دروغ بودن این حدیث و برای روشن شدن مطلب، سه دلیل یادآوری می نمایم: اول - چگونه رسول خدا «ص» بشارت بهشت داده [صفحه: ۷۶] بکسی که به وجود مقدس آن حضرت اذیت و آزار رسانیده چنانکه مفسرین و مورّخین نقل کرده اند که طلحه (در بسیاری از مواقع) می گفت: هرگاه محمد بمیرد با زنان او ازدواج خواهیم کرد و من عایشه را خواهم گرفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از این سخن طلحه ناراحت شدند، که این آیه در همین رابطه نازل گردید: وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُجَهُ مِنْ بَعْدِهِ ابْدَأْ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (و نباید هرگز رسول خدا را - در حیات - بیازارید و نباید با زنان او ازدواج کنید بعد از وفاتش، که این کار در پیش خدا - گناهی - بسیار بزرگ است) آیا ممکن است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بگوید اهل بهشت است و حال آنکه خدا درباره اش فرموده: برای او عذابی است دردناک؟

[گفتار پیغمبر (ص) درباره علی (ع) و مدارک آن از کتابهای اهل سنت ۶]

دوم اینکه طلحه و زبیر با علی علیه السلام جنگیدند و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت فرموده [صفحه: ۷۷] یا علی حربک حربی و سلمک سلمی «۲۳». یا علی جنگ با تو جنگ با منست و تسلیم و صلح با تو تسلیم و صلح با منست و فرموده: مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي «۲۴» هر فرمان علی را برد فرمان مرا برده و هر که نافرمانیش کند، نافرمانی مرا نموده و فرموده: علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض «۲۵»، علی با قرآنست و قرآن با او، [صفحه: ۷۸] و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر به من برسند و فرموده: علی مع الحقّ و الحقّ مع علی یدور الحقّ معه حیثما دار «۲۶». (همه جا) علی با حقّ است و حقّ با علیست، که حقّ با او همراه است هر کجا باشد؟ [صفحه: ۷۹] بنابراین کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله سر جنگ داشته و می جنگیده و نافرمانی آن حضرت می نموده، آیا در بهشت خواهد بود؟ آیا کسی که با حقّ و قرآن می جنگیده مؤمنست (به عقیده شما و بهشتی خواهد بود)

[طلحه و زبیر]

سوم: اینکه طلحه و زبیر سعی و کوشش بسیار داشتند در قتل عثمان، که آخر الامر منجر به قتل او شد آیا ممکن است که عثمان و طلحه و زبیر، هر سه نفر در بهشت باشند؟ در حالی که سبب قتل یکدیگر شده اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده: القاتل و المقتول [صفحه: ۸۰] کلاهما فی النار، کشته شده هر دو در آتشند ملک با یک دنیا تعجب پرسید: (آقایان علما) آنچه را آقای علوی بیان کرد، صحیح است؟ وزیر ساکت بود و هیچ نگفت. عباسی و علمای دیگر اهل سنت ساکت بودند ملک: علمای شیعه چه می گویند؟ آیا به حقّ سخن می گویند؟ آیا شیطان به شخصیت شما اجازه می دهد تا اعتراف به حقّ کنید؟ آیا نفس امّاره شما راضی نمی شود که در مقابل حقّ و حقیقت و واقعیت سر تسلیم فرود آورید؟ آری، آری گمان می کنید که اعتراف

به حقّ امریست سهل و ساده؟ نه، نه، جدّا سخت و مشکل است، زیرا عصبیت که از جاهلیت سرچشمه میگیرد باید خورد و لگد زده و پایمال گردد و مخالفت با هوای نفس شود، ولی، چه میشود کرد، مردم، نادان و پیرو هوای نفس و طرفدار امور باطله هستند، مگر مردم با [صفحه: ۸۱ ایمان (که به تمام معنی توجّه به حقّ دارند) و لکن با کمال تأسّف عدّه ایشان کمست؟ مجدّدا سکوت مجلس را فرا گرفت، در این هنگام سید علوی سکوت جلسه را بر هم زد و پرده خاموشی را شکست و گفت: ملک بدانند که آقای وزیر و آقای عباسی و علمای دیگر که حاضر می‌باشند، به خوبی می‌دانند، راستگویی و درستی گفتار مرا و درک نموده‌اند حقیقت و واقعیت آنچه را که بیان کردم و اگر این آقایان حاضر در جلسه منکر حقّانیت گفتار من باشند، در شهر بغداد علماء و دانشمندان هستند (از شیعه و اهل سنت) که شهادت بدرستی و راستی گفتار من می‌دهند و صحتّ و حقیقت بیانات مرا تصدیق می‌نمایند و در همین مدرسه کتابهایی موجود است که شاهد گفتار منست و مصادر معتبره‌ای در کتابخانه است که از هر جهت تصریح به صحتّ و حقیقت اظهارات مرا دارد، [صفحه: ۸۲ پس اگر آقایان حاضر، اعتراف به صدق کلام من کردند و قبول دارند آنچه را گفتم، بحقّ و حقّانیت رسیده‌ایم و در صورتی که نپذیرفته باشند، همین الآن کتابهای معتبر شما اهل سنت را از کتابخانه مدرسه می‌آورم تا رفع شک و تردید و تحیر بشود و حقّ از پشت پرده کتمان بیرون آید (و گرد و غبار جهل و باطل از چهره دین و مذهب و عقاید زدوده شود؟). ملک وزیر را طرف خطاب قرار داد و گفت: آیا این آقای علوی صحیح می‌گویند؟ کتابها و مصادر معتبر ما تصریح به صحتّ گفتار و بیانات ایشان دارد وزیر: بلی، بلی، کاملاً، کاملاً. ملک: اگر صحتّ دارد، چرا ساکت ماندی؟! وزیر: خوش نداشتم که بدگویی کرده و طعن و اهانتی زده باشم به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله. علوی: عجیب است، جدّا عجیب است؟ شما آقای وزیر، خوش ندارید، ولی خدا و رسولش خوش [صفحه: ۸۳ دارند و دوست میدارند که حقّ بیان شود، همچنانکه خدای تعالی بعضی از اصحاب منافق را بداشتن نفاق معرّفی فرموده و رسولش را دستور جهاد با آنها داده، همچنانکه دستور جهاد با کفار داده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی از اصحاب خود را که منافق بودند لعن فرموده؟

[آیا صحابه عادل بودند؟]

وزیر: مگر نشنیدید آقای علوی، بیان آقایان علما را که گفتند: همه اصحاب پیغمبر عادل بودند علوی: شنیدم بیانات آقایان را و لکن می‌دانم که دروغ و تهمت است، زیرا ممکن نیست همه آنان عادل باشند، با اینکه بعضی از آنها را خدا و بعضی را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و بعضی را بعضی دیگر از صحابه لعن کرده‌اند و حتّی بعضی از آنها با بعضی دیگر قتال و جدال نموده‌اند و بعضی از آنها به بعضی دیگر سخنان زشت و رکیک و فحش و ناسزا گفته‌اند و بعضی از آنها بعضی از مسلمانان را کشته‌اند؟ [صفحه: ۸۴]

[خلافت خلفاء]

عباسی دید از همه طرف راه بر او بسته شد، خواست راه سخن را بگرداند، تا شاید بتواند فرار کند لذا گفت: جناب ملک به علوی بفرمایند اگر خلفاء مؤمن نبودند، چگونه مسلمانان ایشان را به عنوان خلیفه قبول و انتخاب کردند و به ایشان اقتدا می‌نمودند؟ علوی: اوّلاً - همه مسلمانان ایشان را به عنوان خلیفه انتخاب نکردند، بلکه تنها اهل سنت انتخاب، نموده‌اند و ثانیاً - کسانی که معتقد به خلافت اینان هستند بر دو قسمند، جاهل و معاند، اما جاهل، خبر از فضایح اعمال و کردار ناشایست و اسرار پنهانی آنان ندارد و تصوّر می‌کند که افرادی پاک و با ایمانی هستند و اما معاند، برایش اقامه دلیل و برهان فائده ندارد، تا زمانی که اصرار بر عناد خود دارد و لجاجت بخرج می‌دهد و در رابطه با این دسته از مردم است که خدای تعالی می‌فرماید: «و لو جئتهم بکلّ آیه لا يؤمنون»، (هر گونه [صفحه: ۸۵ دلیل و برهان برای ایشان بیاوری نمی‌پذیرند). و می‌فرماید: «سواء علیهم اانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون»

(مساویست برای آنها چه بترسانی از عذاب الهی یا نترسانی ایمان نمی آورند).؟

[اشتباه در تعیین خلیفه]

ثالثاً: مردمی که اینها را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، اشتباه کردند در انتخاب کردن، همچنانکه مسیحیان اشتباه کردند و گفتند: «المسیح بن الله» (نعوذ بالله - حضرت مسیح پسر خدا است) و همانند یهود که اشتباه کردند و گفتند: «عزیر ابن الله»، (نعوذ بالله - عزیز فرزند خدا است).!! بنابراین، برای محفوظ و مصون ماندن انسان از خطا و اشتباه باید اطاعت خدا و رسولش کند و پیرو حق باشد، نه آنکه پیرو مردم باشد، چون دچار خطا و راه باطل میشود؟ چنانکه خدای تعالی می فرماید: «اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ» (در تمام امور فقط اطاعت خدا و رسولش را بنمایید) [صفحه: ۸۶ ملک: رها نمایید این مطلب را و بحث نکنید و در اطراف موضوع دیگر سخن بگویید؟ علوی: از جمله اشتباهات اهل سنت و خطایشان آنست که: ترک نمودند علی بن ابی طالب علیه السلام را و کورکورانه دنباله رو گذشتگان خود شدند. عباسی: چگونه اشتباه کردند و کورکورانه میروند علوی: زیرا علی بن ابی طالب را رسول خدا صلی الله علیه و آله معین فرمود و این سه نفر را پیغمبر معین نفرموده و سپس متوجه ملک شد و فرمود: جناب ملک، اگر کسی را به جانشینی خود معین، نمودید، آیا وزراء و اعضاء حکومت و کارمندان دولت نباید از دستور شما پیروی نمایند و شخص معین شده از طرف شما به عنوان خلیفه رسمی قبول داشته و اطاعت امرش نمایند؟ آیا چنین حقی را دارند که شخص تعیین شده شما را کنار زده و شخص دیگری را به میل خود برگزینند و از او پیروی نمایند [صفحه: ۸۷ ملک: بلکه لازم و واجب است بر تمام مردم که فرمان جانشین مرا ببرند، طبق دستور و تعیین من؟

[خلافت علی (ع)]

علوی: شیعیان چنین هستند، که متابعت خلیفه و جانشینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بامر خداوند متعال معین فرموده، می نمایند و او (طبق نقل شیعه و سنی) علی بن ابی طالب علیه السلام است و غیر او را ترک کردند عباسی: لکن علی بن ابی طالب اهلیت برای خلافت نداشته، زیرا از نظر سن کوچک و ابوبکر بزرگتر بوده، لذا حق تقدم با ابوبکر است و دیگر اینکه علی، بزرگان عرب را کشته و شجاعانشان را از پای در آورده بود، به همین جهت مردم راضی به خلافت او نبودند و ابوبکر کسی را نکشته بود تا مستوجب خشم مردم باشد و از خلافتش ناراضی باشند؟ علوی: ملک شنیدند و توجه دارند که آقای عباسی می گویند: مردم دانایان از خدا و رسولش هستند در تعیین کسی که صلاحیت و شایستگی مقام خلافت را [صفحه: ۸۸ دارد؟ زیرا به دستوری که خدا و رسولش داده اند در تعیین علی بن ابی طالب برای خلافت توجیهی ندارند که گویی خدای علیم حکیم تشخیص نمی دهد صلاحیت و شایستگی و توانایی کسی که حائز مقام خلافت باشد؟ تا اینکه بعضی از مردم جاهل قیام و اقدام کنند و کسی را که صلاحیت دارد تشخیص دهند و معین نمایند؟ (جناب ملک) مگر خدای تعالی نفرموده است: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست - که رای خلافی اظهار نمایند - و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند به گمراهی سختی گرفتار شده است) (۳۶، احزاب). و نفرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (۲۴ - انفال). [صفحه: ۸۹ ای اهل ایمان اجابت کنید خدا و رسولش را هرگاه شما را دعوت کردند به چیزی که شما را به حیات ابدی می رساند عباسی: من هرگز نگفتم که مردم دانایان از: خدا و رسولش هستند؟ علوی: پس آنچه قبلاً بیان نمودید بیهوده بود؟ زیرا وقتی که خدا و رسولش معین نمایند شخصی را برای خلافت و امامت و رهبری امت، حتماً لازم است که پیروی از دستور او بشود؟ خواه مردم از آن شخص راضی باشند یا نباشند (چون رضایت مردم شرط نیست در تعیین شده خدا و رسول؟). عباسی: چه باید کرد؟ اهلیت علی

بن ابی طالب برای خلافت اندک بود. علوی: اولاً- مفهوم و معنی و نتیجه سخن شما این میشود که خداوند نمی‌شناخت علی را آنچنان که باید شناخت و بالتجیه، کمبودی اهلیت او را نمی‌دانست و با این حال آن حضرت را تعیین فرمود برای خلافت؟! [صفحه: ۹۰] این کفر محض است و ثانیاً اهلیت واقعی برای خلافت و امامت فقط به طور کامل و وافر در وجود مقدس علی بن ابی طالب علیه السلام موجود و دیده میشود که در غیر آن حضرت دیده نمی‌شد و وجود نداشت؟ عباسی: از جمله موارد اهلیت آن حضرت چیست؟

[موارد تقدم علی (ع)]

علوی: موارد اهلیت و حق تقدم آن حضرت بسیار است، اولین آن تعیین خدا و رسول، دوم: آنکه آن حضرت اعلم صحابه پیغمبر بود، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: اقصاکم علی، «۲۷» علی در علم قضاوت از همه شما صحابه و امت بالاتر است و عمر بن الخطاب می‌گفت: اقضانا علی، «۲۸» داناترین ما در قضاوت علی [صفحه: ۹۱] است و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرموده: انا مدینه العلم و علی بابها «۲۹» من شهر علم هستم و علی درب آن و خود علی علیه السلام می‌فرموده: علمنی رسول الله الف باب من العلم یفتح لی من کل باب الف باب، تعلیم داد مرا پیغمبر هزار باب علم که از هر باب آن هزار باب علم بروی من گشوده شد. [صفحه: ۹۲] و از هر جهت واضح و روشن است که عالم مقدم بر جاهل می‌باشد، همچنانکه خدای تعالی می‌فرماید: هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ آیا اهل علم و دانش با مردم جاهل نادان یکسانند؟ سوم: اینکه علی علیه السلام بی‌نیاز از علم و دانش و نیروی فکری دیگران بود و لکن دیگران بی‌نیاز محتاج آن حضرت بودند، چنانکه ابوبکر گفت: اقیلونی اقیلونی فلسط بخیرکم و علی فیکم، (رها کنید مرا زیرا من بهتر از شما نیستم و بهتر از همه علی است که در میان شما است و عمر بیش از هفتاد موضع در زمان حکومتش اظهار عجز نموده و گفته لو لا- علی لهلک عمر، اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد «۳۰» [صفحه: ۹۳] و نیز عمر می‌گفت و لا- ابقانی الله لمعضله لست فیها یا ابا الحسن «۳۱» خدا زنده نگه ندارد مرا در مشکلی که برای حل آن تو نباشی ای ابوالحسن (کنیه علی، ع) و می‌گفت: لا یفتین احدکم فی المسجد و علی حاضر، مبدا کسی بیان کند حکم مطلب و مساله [صفحه: ۹۴] و موضوعی را در مسجد و حال آنکه (حلال مشکلات) علی حاضر باشد، چهارم: آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام کوچکترین نافرمانی خدا را ننموده بود و غیر خدا را نپرستیده، از ولادت تا شهادت سجد بر بت نکرده، لکن ابوبکر و عمر و عثمان مرتکب گناه و نافرمانی خدا شده‌اند و پرستش غیر خدا ننموده‌اند و سجد بر بت کرده‌اند و خدای تعالی می‌فرماید: لا- ینال عهدی الظالمین، نیابت من بظالمین نمی‌رسد و از جمله واضحاتست که عاصی و گنهکار ظالم است و اهلیت ندارد ظالم برای رسیدن بمقام نبوت و خلافت؟

[ابوبکر گفت: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبَنِي!]

پنجم: آنکه علی علیه السلام (طبق شهادت تاریخ) صاحب فکر سلیم و دارای عقلی بزرگ و رای صحیح که از اسلام سرچشمه می‌گرفت بود، در حالی که دیگران صاحب رای صحیحی نبودند، بلکه دارای فکری شیطانی بودند، که از ناحیه شیطان به آنان تلقین می‌شد، چنانکه ابوبکر می‌گفت: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَغْتَرِبَنِي، مرا [صفحه: ۹۵] شیطانست که به من کمک می‌کند و راههایی را نشان می‌دهد و تلقین می‌نماید، و عمر: در بسیاری از مواضع مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده، و عثمان ضعیف الرأی، آن قدر ضعیف و ناتوان بود که از خود اراده نداشت و اطرافیان خبیث النفس او در فکر و عملش تاثیر بسزایی داشتند، همانند وزغ پسر وزغ، مروان بن حکم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را و آنچه اولاد در صلبش بود لعن کرد، مگر عده کمی مؤمن که در صلبش بوده و همچنین کعب الاحبار یهودی ملعون که مشاور سرسخت او و در تمام کارهایش اثر کلی

داشت؟ ملک به وزیر خطاب کرد و گفت: صحیحست که ابوبکر گفته آن لی شیطانا یعترینی؟ وزیر: بلی در کتابهای روایتی موجود است «۳۲». [صفحه: ۹۶]

[عمر رد قول پیغمبر کرد]

ملک: آیا واقعا عمر مخالفت پیغمبر نموده است؟ وزیر: از آقای علوی میپرسیم که مقصودشان از مخالفت چیست (و کجا مخالفت کرده)؟ علوی: بلی، علمای شما اهل سنت در کتابهای معتبر خود نقل کرده‌اند که عمر در چندین مورد ردّ قول رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و در بسیاری از مواقع مخالفت دستور آن حضرت نمود، از جمله: ۱ - وقتی که آن حضرت خواست نماز بخواند بر جنازه عبد الله بن ابی، عمر اهانت و جسارت کرد، بحدی که آن حضرت متاذی شدند از سخنان او، «۳۳» و می‌بینیم که خدا در قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و برای آنان که رسول خدا را آزار دهند عذاب دردناک مهیا است، دوم: وقتی که امر فرمود پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که فاصله [صفحه: ۹۷] شود بین عمره تمتع و حجّ نتع و تجویز فرمود که مرد با همسر خود نزدیکی نماید بین عمره و حجّ، عمر بن خطاب اعتراض کرد و گفت: محرم می‌شویم و منی از آلت ما بریزد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنش را ردّ فرمود و فرمود: (إِنَّكَ لَمْ تَوْمنَ بهذا ابدا) تو ایمان نمی‌آوری هرگز؟ که نبی اکرم صلی الله علیه و آله با این عبارت بیان کرد که تو از جمله کسانی هستی که به بعضی از دستورات من ایمان می‌آوری و به بعضی از آنها ایمان نمی‌آوری؟

[متع و عمره و حج تمتع (مدارک متعه)]

سوم: در متعه «۳۴» زنان، که شایع و حلال بوده و عمر وقتی که بحکومت رسید و کرسی خلافت را غصب کرد گفت: مُتْعَانِ کَاتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا «۳۵»، دو متعه در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب می‌نمایم عمل کنندگان به آنها را، با اینکه خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: [صفحه: ۹۸] فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً پَس از اینکه بهره‌مند و لذت بردید از زنان متعه شده مهر معین شده را به آنان بپردازید که فریضه و واجبست

[عمر با تحریم متعه ترویج زنا نمود (مدارک آن)]

مفسّرین ذکر نموده‌اند، در جواز متعه نازل شده که (از زمان حضرت خاتم الانبیاء «ص») شایع و رایج و مشروع و حلال و مورد عمل (اصحاب) بوده، حتی قسمتی از زمان خلافت عمر هم در میان امت جاری بود تا اینکه عمر (روی سیاست و نظر خاصی) حرام کرد و به این سبب عمل نامشروع زنا زیاد شد و فسق و فجور بین مسلمانان شیوع یافت و با این تحریم حکم خدا [صفحه: ۹۹] و رسولش را تعطیل کرد و ترویج زنا و فجور نمود «۳۶». [صفحه: ۱۰۰] و شامل حالش شد گفتار خدا در قرآن که می‌فرماید: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، الْفَاسِقُونَ، الْكَافِرُونَ) هر کس حکم نکند به آنچه که خدا فرستاده از ستمکارانست، از فاسقان خواهد بود، از کافران خواهد بود، مانده آیه: ۴۴، ۴۵، ۴۷) چهارم: در صلح حدیبیه، که گذشت در صفحه ۶۴ همین کتاب. و غیر این موارد که عنوان شد، بسیاری از موارد دیگر عمر مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نموده و با گفتار خشن و ناپسند خود موجب اذیت و آزار آن حضرت می‌شد (که [صفحه: ۱۰۱] این مجلس اقتضای بیان همه مطالب را ندارد و مشت نمونه هزاران خروار است؟).

[متع در زمان رسول خدا (ص)]

ملک: در حقیقت من هم راضی به متعه زنان نیستم؟ علوی: آیا ملک اعتراف دارند که متعه یک امر مشروع اسلامی است یا خیر؟ ملک: خیر، معترف نیستم و مورد قبول ما نمی باشد علوی: پس معنی آیه وافی هدایه: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) چیست و گفتار عمر که گفته متعتان کانتا علی عهد رسول الله، ... چه معنی می دهد؟ آیا از گفتار عمر فهمیده نمی شود که متعه جائز و جاری بوده در ایام زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و در دوران حکومت ابوبکر و در قسمتی از زمان حکومت عمر و سپس عمر نهی کرد و ممنوع ساخت و علاوه از دلایل ذکر شده، دلایل بسیاری دیگر هست، از جمله جناب ملک بدانند که خود عمر متعه نموده است و دلیل دیگر اینکه عبد الله زبیر از راه متعه بدنیا آمده. [صفحه: ۱۰۲ ملک نگاهی به نظام الملک کرد و گفت: وزیر چه می گویی در این موضوع؟ وزیر: دلایل آقای علوی در کمال صحت و درستی است و از هر جهت محکم و لکن چون عمر نهی کرده، ما باید پیروی نماییم.

[حلال محمد حلال الی]...

علوی: آیا خدا و رسولش سزاوار پیروی هستند یا عمر؟ آقای وزیر، مگر نخوانده اید این آیه را که خدا در قرآن می فرماید: (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)؟ یعنی آنچه پیغمبر به شما دستور داده عمل کنید و می فرماید: (وَاطِيعُوا الرَّسُولَ) فرمانبر پیغمبر باشید و می فرماید: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ) هر آینه برای شما در روش و زندگی رسول خدا سرمشقی نیکو است و نشنیده اید حدیث مشهور «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه» ملک: من به تمام دستورات شریعت اسلامی ایمان [صفحه: ۱۰۳ دارم، لکن نمی فهمم علت مشروع بودن متعه را، من فکر می کنم که چگونه مردی حاضر میشود که دختر یا خواهر (یا مادر) خود را به دیگری بدهد تا یک ساعت مثلاً از او لذت ببرد و بعد رهايش سازد و پس از زمانی به دیگری بدهد، همچنین تا تعداد زیاد، آیا این عمل زشت و قبیح نیست؟ علوی: چه می گوئید جناب ملک؟! همچنانکه راضی میشود انسان که دختر یا خواهر خود را به دیگری به عقد دائمی بدهد، با اینکه می داند (و احتمال می دهد) - پس از مدتی او را طلاق خواهد داد و از او لذت می برد ملک: من، مایل و راغب نیستم به این عمل (قلبا) علوی: با اینکه اهل سنت اعتراف دارند این عقد دائم صحیح است و طلاقش هم صحیحست و فرقی نیست بین متعه و عقد دائم، مگر اینکه متعه تمام می شود به تمام شدن مدتش و عقد دائم قطع میشود به طلاق و به عبارت دیگر متعه بمنزله اجاره است و عقد دائم [صفحه: ۱۰۴ به منزله ملکیت، که اجاره در راس مدت معین پایان می پذیرد و ملکیت قطع می گردد بفروختن، پس معلوم شد که مشروعیت متعه صحیح است، زیرا انجام حاجتی و خواسته ای از حاجات و خواسته های جسد انسانیت همچنانکه مشروعیت عقد دائمی که قطع میشود، به سبب طلاق صحیح است، زیرا به نوبه خود آن هم قضای حاجت جسد است (از نظر قوه غریزه جنسی).

[زنان فقیر جوان و بیوه]

جناب ملک میپرسم از شما درباره زنان فقیر جوانی که شوهرانشان فوت شده اند و کسی هم حاضر نشده آنها را به عقد دائم بگیرد، آیا راهی بغیر از متعه شدن برای رهایی از تنهایی و حفظ و صیانت از فساد و فسق و فجور و اعمال نامشروع وجود دارد؟ مگر با متعه شدن مقداری اموال بدست آنها نمی رسد برای مصارف و مخارج خود و فرزندان یتیم ایشان؟ جناب ملک چه می فرماید درباره جوانان و مردانی که قدرت مالی ندارند متعهد مخارج یک زن عقدی دائمی [صفحه: ۱۰۵ بشوند، آیا بجز متعه گرفتن راهی دارد برای رهایی از فشار قوه غریزه جنسی و محفوظ ماندن از عمل نامشروع و خلاف عقل و وجدان و شرف و انسانیت؟ آیا متعه بهتر از عمل زنا و لواط و استمناء نیست جناب آقای ملک، من معتقدم که سبب و باعث وقوع زنا و لواط و استمناء در میان مردم عمر است و در گناه همه اینها، عمر سهیم و شریک است (در هر کجا و هر زمان واقع شود؟) زیرا عمر متعه را تحریم کرد و شدیداً نهی نمود

مردم را از آن و در بعضی از کتابها نقل شده که از زمانی که عمر متعه را منع کرد عمل زشت و نامشروع زنا در بین مردم رواج یافت؟ اما اینکه گفتید: من راغب نیستم، باید بدانید که اسلام مجبور نکرده کسی را بر قبول داشتن و انجام دادن آن، همچنانکه ملک را مجبور نساخته که دختر خود را تزویج نماید به کسی که یک ساعت بعد از عقد او را، طلاق می‌دهد؟ علاوه از اینها که گفتیم، راضی [صفحه: ۱۰۶ نبودن ملک و سایر مردم در هر امر و موضوعی دلیل بر حرمتش نمی‌شود؟ باید همه بدانیم که حکم خدا با میل و اراده و خواستن یا نخواستن مردم تغییر نمی‌کند و همیشه ثابت خواهد بود.

[عمر گفت: متعتان کانتا]...

ملک: نگاهی به وزیر کرد و گفت: دلیل و گفته آقای علوی در جواز متعه (بنظر ما) قوی است. وزیر: لکن علما پیروی از دستور عمر کرده‌اند علوی: اولاً علمایی که پیروی عمر کرده‌اند فقط علمای اهل تسنن هستند، نه همه علمای اسلام. ثانياً: حکم خدا و رسولش مقدم است از دستور عمر ثالثاً: علمای شما اهل سنت نقض کرده‌اند مشروعیت دستور و گفتار عمر را؟ وزیر: چگونه نقض کرده‌اند و دلیلشان بر بطلان دستور و گفتار عمر چیست؟! علوی: زیرا عمر گفته متعتان کانتا فی عهد رسول الله و انا احرمهما، متعه الحج و متعه النساء، دو [صفحه: ۱۰۷ متعه بود در زمان رسول خدا و من حرام می‌کنم، اولاً: حج تمتع، دوم: تمتع (صیغه) زنان، پس اگر گفتار عمر صحیح است چرا پیروی نکردند علمای شما رای او را در حج تمتع و مخالفت او نمودند و گفتند: حج تمتع باید بجا آورده شود؟! و اگر گفتار عمر باطل و نادرست و خود سری بود، چرا علماء شما در حرمت متعه زنان قبول و پیروی کردند و ترویج این سخن باطل را نمودند؟! وزیر سکوت کرد و کلمه‌ای بر زبان جاری نساخت ملک یک نظر به تمام حضار کرد و گفت: آقایان (اهل سنت) چرا جواب آقای علوی را نمی‌دهید؟ چرا ساکت شدید؟ چرا اقامه دلیل نمی‌نمایید؟!

[گفتار شیخ حسن قاسمی]

یکی از علمای شیعه به نام شیخ حسن قاسمی، که حاضر در جلسه بود، فرمود: ایراد و اشکال بر عمر و پیروانش کاملاً وارد است و به همین جهت جناب ملک بدانند که علمای اهل سنت جوابی ندارند بدهند [صفحه: ۱۰۸ بر ایرادی که جناب آقای علوی حفظه الله بیان فرمودند ملک: این موضوع را رها کنید (چون بطلان قول عمر بر همه ما ثابت گردید) و در موضوع دیگر پردازید

[فتوحات عمر]

عباسی: شیعیان چنین گمان دارند که عمر هیچ گونه فضیلتی ندارد، با اینکه همین بس در فضل و شرافت او، فتح بلاد کرد و مردم را بطرف اسلام برد علوی: برای این مطلب هم ما شیعیان جوابهای زیادی در دست داریم (مطابق با عقل و منطق). اولاً: حکام و پادشاهان که کشورها را میگیرند برای توسعه مملکت و مادیت و موقعیت سلطنت ایشان است، آیا این فضیلت میشود برای پادشاهی که کشورگشایی می‌نمایند؟! دوم: سلمنا، به اینکه فتوحات و کشورگشایی، فضیلت باشد، آیا فتوحات عمر در مقابل غصب خلافت کردنش، فضیلت میشود؟ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را برای او معین و مقرر فرموده بود، بلکه علی بن ابی [صفحه: ۱۰۹ طالب علیه السلام را برای خلیفه خود تعیین فرموده بود؟ جناب ملک اگر شما کسی را به عنوان جانشین خود معین نمایید و دیگری بیاید و غصب کند حق جانشین شما را و جای او بنشیند و سپس دست به کشورگشایی بزند و تا حدودی کارهای نیک و پسندیده انجام دهد، آیا جناب ملک راضی و خوشنود خواهد بود؟ از فتوحات و کشورگشایی او، یا خشمگین خواهد بود، نسبت بغصب خلافت نمودنش و بی آنکه از طرف ملک کوچکترین اشاره‌ای هم شده باشد بجای ملک بنشیند و حکومت نماید؟ ملک: بلکه بر او غضبناک و خشمگین هستم نسبت، به غصب خلافت نمودنش و فتوحاتش نمی‌تواند جبران، غصب خلافت را

بنماید. علوی: این چنین است عمر، غضب مقام خلافت را نمود و جای پیغمبر نشست بدون اذن و اجازه پیغمبر. سوّم: اینکه فتوحات عمر اشتباه و خطا بود، و [صفحه: ۱۱۰ به عکس اسلام نتیجه داد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسی حمله نفرمود، بلکه جنگهای آن حضرت دفاع بود و به همین جهت مردم متمایل به اسلام شدند و اسلام آوردند و به طور فردی یا دسته جمعی به اسلام گرویدند، زیرا دانستند که اسلام دین سلامت و احترام است و حقّ هر کسی را بجای خود محفوظ و محترم می‌شمارد، ولی بر خلاف عمر، که حمله کرد به شهرها و مردم را به اجبار و بزور شمشیر مسلمان ساخت و بدین علّت مردم روی خوشی با اسلام نداشتند و می‌گفتند اسلام دین جبر و زور و شمشیر است نه دین عقل و منطق و نرمش و آرامش و نتیجه این شد که دشمنان اسلام بسیار شدند و بر ضدّ اسلام گاهی قیام می‌نمودند، این بود فتوحات و کشورگشایی عمر و نتیجه زحمات و خدمات او برای اسلام؟! و اگر غضب خلافت نمی‌کردند ابوبکر و عمر و عثمان از صاحب شرعیّش علی بن ابی طالب علیه الصّلاه [صفحه: ۱۱۱ و السّلام و از حقّش منع نمی‌کردند و زمام کلیه امور مسلمانان بدست آن حضرت بود بعد از پیغمبر، به طور حتم و یقین سیره پیغمبر رواج می‌گرفت و در تمام شئون بمنهاج و راه و روش حضرتش عمل می‌شد و می‌دانیم که سبب توجّه مردم بدین مقدّس اسلام می‌گردید و گروه گروه به اسلام می‌گرویدند و آنچنان اسلام پیشرفت می‌کرد که تمام سطح کره زمین را فرا می‌گرفت و هیچ دینی غیر از دین مقدّس اسلام نبود؟ و لکن «و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم»، چون سید علوی سخن را بدینجا رسانید نفسی عمیق توأم با آه و ناله‌ای که از میان دل پردرد و قلبی آکنده از غم و اندوه بود کشید و دست بر پشت دست زد از تأسّف و تأثر و غصّه بر اسلام غریب که حکومت‌های غاصب انجام داده‌اند با غضب خلافت نمودنشان از صاحب شرعی اصلی آن، علی بن ابی طالب علیه السّلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله [صفحه: ۱۱۲ ملک نگاهی به عباسی کرد و گفت: در جواب آقای علوی چه می‌گوی؟! عباسی به عرض رسانید که من تا کنون همانند بیان آقای علوی را نشنیده بودم (و بحث نکرده بودم و به فکرم خطور ننموده بود که جوابی داشته باشم) علوی: حال که شنیدید و حقّ بر شما و سایرین از هر جهت آشکار شد به طوری که کوچکترین ابهامی برای شما باقی نماند، پس گرایش بحقّ پیدا کنید و خلفای غاصب را رها سازید و پیرو خلیفه بر حقّ شرعی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام شوید سپس علوی فرمود: جدّا جای بسی تعجب است از شما اهل سنّت که فراموش می‌کنید و رها می‌سازید اصل را و به فرع متوسّل می‌شوید و پیروی می‌نمایید؟ عباسی: چگونه ما اصل را رها کرده و فرع را گرفته‌ایم

[فتوحات علی (ع)]

علوی: شما یادآوری می‌کنید و تذکر می‌دهید و در کتابهای خود نقل می‌نمایید فتوحات عمر را و لکن [صفحه: ۱۱۳ بازگو نمی‌نمایید فتوحات علی بن ابی طالب علیه السّلام را عباسی: فتوحات علی بن ابی طالب چیست و در چه وقت بوده؟!]

[بدر و خیبر و حنین و احد، برز الایمان]

علوی: بیشتر فتوحات پیغمبر صلی الله علیه و آله بدست توانا و با قدرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بدست آمده، مثل: بدر و خیبر و حنین و احد و خندق و غیر اینها، که اگر این فتوحات که پی‌ریزی اسلام است نبود، عمری وجود نداشت که خلافت کند و اسلام و ایمانی نبود و دلیل گفتار من بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است، موقعی که علی علیه السّلام مقابل عمرو بن عبد وّد آمد در جنگ خندق برز الایمان کَلَّهْ إِلَى الشَّرْکِ کَلَّهْ، تمامی ایمان با تمامی شرک رو برو شد، - إلهی إِنْ شِئْتَ إِنْ لَا تَعْبُدْ فَلَا تَعْبُدْ؟ «۳۷» خدایا اگر نمی‌خواهی که پرستش شوی چنان کن که پرستش نشوی، یعنی [صفحه: ۱۱۴ اگر علی کشته شود، مشرکین جرات پیدا خواهند کرد و مرا و کلیه مسلمانان را میکشند و بالتّیجه اسلامی و ایمانی باقی نخواهد ماند؟]

[ضربه علی (... مدارک آن)]

و آن حضرت درباره جهاد علی علیه السّلام می فرمود: ضربه علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين، «۳۸» شمشیر زدن علی علیه السّلام در روز خندق بر عمرو بن عبد ودّ، افضل و بهتر بود از عبادت جنّ و انس، بنابراین بجا و صحیح است که بگوییم: إنّ الإسلام محمّدي الوجود علوی البقاء، ایجاد و وجود اسلام به توسط پیغمبر صلی الله علیه و آله است و بقایش به وسیله علی علیه السّلام و بدین جهت فضیلت خاص خداوند جلّ [صفحه: ۱۱۵] شانه و علی علیه السّلام است در بقاء اسلام؟ عباسی: فرض مستقیم به قول شما که عمر خطاکار بود و غصب خلافت را کرده و اینکه حقّ و حقیقت تغییر و تبدیل ساخته، نسبت بابی بکر چه می گوید؟ چرا او را به خلافت قبول ندارید شما شیعیان؟!

[اعمال ابوبکر]

علوی: برای چند جهت او را به خلافت قبول نداریم که دو جهت آن را بیان می کنم: اوّل: جسارتی که به ساحت مقدّسه بی بی عالم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم کرد، با اینکه سیده - زنان عالم (از آدم تا خاتم) است؟ دوّم: اینکه مجرم زانی، خالد بن ولید، را حد نزد

[قضیه مالک و خالد]

ملک با تعجب، پرسید: خالد مجرم و گناهکار است علوی: بلی، مجرم و گناهکار است. ملک: جرم و گناهش چه بوده؟! علوی: جرمش آنست که ابوبکر او را به سوی صحابی [صفحه: ۱۱۶] جلیل بزرگوار مالک بن نویره، که رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت به بهشتش داده، فرستاد و امر و دستور داد که مالک و قبیله اش را بکشد، خالد با لشکرش به سوی مالک روانه گردید، مالک چون خالد را با لشکری دید، دستور داد به قومش که مسلّح شوند خالد پس از نزدیک شدن، متوسّل به حيله شد و به دروغ قسم یاد کرد که: قصد سوء و بدی ندارد با آنها، بلکه شب را به عنوان مهمان در پیش مالک و قبیله او بسر می برد و صبح میرود، چون بقصد جنگ با آنها نیامده. مالک از گفته خالد اطمینان پیدا کرد، زیرا خالد را - مسلمان می دانست و فکر می کرد که براستی سوگند بخدا یاد می کند، از این جهت خود و قبیله اش اسلحه را بر زمین، گذاشتند (و سرگرم پذیرایی آنها شدند)، تا اینکه وقت نماز فرا رسید، مالک با قبیله خود مشغول نماز شدند، در این هنگام خالد مکار حيله گر با لشکریانش [صفحه: ۱۱۷] حمله کردند و مالک و قبیله اش را کشتند (و زنان شان را به اسیری گرفتند)، خالد روباه صفت همان شب بزور و تهدید با همسر مالک، چون زیبا بود، عمل نامشروع مرتکب شد و (دامن پاک زن مؤمنه ای را آلوده ساخت و) شب را با عیش و عشرت بسر برد و از اموال مالک و قبیله او غذاهای گرم و خوش طعم پختند و خوردند، پس از بازگشت به مدینه و مطلع شدن ابوبکر و عمر از رفتار ناشایست خالد با مالک و عمل نامشروع او، عمر خواست خالد را مورد بازخواست و تقاص قرار دهد و حدّ بر او جاری سازد، ابوبکر شدیداً مانع عمر شد و بسختی طرفداری از خالد نمود و با این کمک و همراهی، خون تعدادی از مسلمانان را هدر داد و حدّی از حدود الهی را متروک نمود (و قاتل و زناکاری را در پناه خود در حدّ نهایت حفظ و حراست کرد، این بود گناه خالد توسط ابوبکر؟). ملک با حالت نگرانی و بهت زده به وزیر گفت: [صفحه: ۱۱۸] آنچه را که آقای علوی بیان کرد صحیح است و ابوبکر و خالد چنین اعمال خلاف اسلام و انسانی مرتکب شدند وزیر: بلی مرتکب شده اند و مورّخین متذکرند «۳۹» ملک: اگر چنین است، پس چرا بعضی از - مسلمانان خالد را سیف الله (شمشیر خدا) نامیده اند علوی: خالد شمشیر شیطانست (نه شمشیر خدا) و چون دشمنی داشت با علی بن ابی طالب علیه السّلام و در سوختن درب خانه حضرت فاطمه علیها السّلام همراهی و همکاری داشت با عمر، از این جهت

بعضی از اهل سنت (ندانسته و نفهمیده و یا به واسطه عداوت با خاندان عصمت - علیهم السلام) او را سیف الله، لقب دادند. ملک: آیا واقعا اهل سنت دشمن علی بن ابی طالب هستند علوی: اگر دشمن آن حضرت نبودند، پس چرا [صفحه: ۱۱۹ ستایش و مدح می کنند کسی را که حق مسلم آن حضرت را غصب کرده و گرداگرد دشمنانش پروانه وار می گردند و منکر فضائل و مناقب حضرتش شدند، تا جایی رسید کینه و عداوت آنان که گفتند: إِنَّ ابَا طَالِبٍ مَاتَ كَافِرًا، ابوطالب در حال کفر از دنیا رفت؟ با اینکه علی التحقیق و به طور حتم مؤمن بود ابوطالب و او بود که یاری کرد اسلام را در آن موقعیت خطرناک و نگهداری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خود بعهده گرفت و برای پیشرفت مقاصد آن حضرت از هیچ سعی و کوششی دریغ نکرد و از پای نشست؟

[ایمان ابوطالب]

ملک (با تعجب؟) پرسید: آیا ابوطالب واقعا اسلام آورد؟ (و جزء مسلمانان بود؟!): علوی: ابوطالب کافر نبود تا اسلام بیاورد، - بلکه قبلا ایمان خود را ظاهر نساخت (در بین مردم تا بتواند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را کاملا حمایت و یاری نماید و مخالفین بملاحظه مقام او مزاحم [صفحه: ۱۲۰ آن حضرت نشوند) ولی پس از مبعوث شدن رسول - خدا صلی الله علیه و آله اظهار اسلام نمود بدست آن حضرت و سومین مسلمان بود، که اوّل: علی بن ابی طالب، دوّم: خدیجه کبری، سوّم: ابوطالب.

[عقیده اهل سنت درباره ابوطالب]

ملک از وزیر پرسید که آیا آنچه را آقای علوی گفت درباره ابوطالب صحیح است؟ وزیر: بلی، مورّخین نقل کرده اند. «۴۰» ملک (با یک دنیا تعجب و شگفتی) گفت: پس چرا مشهور است در میان اهل سنت که ابوطالب در حالت کفر از دنیا رفت؟! «۴۱». علوی: زیرا، ابوطالب پدر امیر المؤمنین علی علیه السلام است و کینه نابجای اهل سنت با آن حضرت [صفحه: ۱۲۱ موجب شده که بگویند ابوطالب در حال کفر از دنیا رفت، همچنانکه کینه بی مورد اهل سنت سبب شد که دو فرزند آن حضرت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که دو سید جوانان اهل بهشت هستند بقتل برسانند، تا جایی که اهل سنت و جماعتی که در کربلا آمده بودند برای کشتن حسین بن علی علیهما السلام می گفتند: با تو می جنگیم به واسطه بغض و دشمنی که با پدرت علی داریم، برای خاطر کشته شدن بزرگان ما در جنگ بدر و حنین بدست او. ملک (با التهاب عجیبی) پرسش نمود، از وزیر دانشمندش که آیا کشندگان حسین بن علی چنین گفته اند؟ وزیر: بلی، مورّخین نقل کرده اند که چنین گفته اند ملک توجهی به عباسی کرد و گفت: چه می گویی درباره قضیه خالد بن ولید؟ عباسی گفت: ابوبکر مصلحت چنان دیده که مانع حدّ خوردن خالد شود. [صفحه: ۱۲۲

[اشتباه ابوبکر]

علوی: جدّا تعجب است، حقّا تعجب است؟ سبحان الله، چه مصلحتی اقتضا داشت که خالد، یک نفر شخص نیکوکار جلیل القدر را بقتل برساند و با همسر او بلا فاصله زنا کند و بدون حدّ و عقوبت بماند و در حمایت ابوبکر قرار گیرد؟ بنوعی که او را سرپرست و رئیس لشکر نماید و درباره اش بگوید: سیف سله الله خالد شمشیر است که خداوند او را کشیده، آیا شمشیر خدا، کفار را میکشد، یا مؤمنین را میکشد و آیا شمشیر خدا حفظ می نماید حیثیت و آبروی خانواده گوی و ناموس مسلمان را، یا عمل نامشروع انجام می دهد با ناموس مسلمانان؟! عباسی: معذرت می خواهم جناب آقای علوی، همه می دانیم که ابوبکر خطا و اشتباه بزرگی را مرتکب شد و لکن عمر جبران کرد اشتباه او را. علوی: بلی، آقای عباسی، جبران اشتباه آنست که حدّ زنا بزند به خالد و سپس او را بکشد برای آنکه [صفحه: ۱۲۳ مسلمانان با ایمان را کشته و می دانیم که عمر چنین نکرد، پس عمر خطا کرد همانند ابوبکر که مرتکب

خطا شد

[اسائه ادب ابوبکر بحضرت زهراء (ع)]

ملک: جناب آقای علوی، شما گفتید که ابوبکر اسائه ادب نمود بفاطمه زهراء دختر رسول خدا (ص)؟ چه اسائه و بی ادبی نموده به فاطمه؟ علوی: ابوبکر بعد از اینکه با زور شمشیر و تهدید از مردم بیعت گرفت، عمر و قنذ و خالد بن ولید و ابو - عبیده جراح با چند نفر منافق دیگر را فرستاد بدرب خانه علی و فاطمه علیهما السّلام و عمر دستور داد، هیزم آوردند و آتش زد درب خانه فاطمه را، خانه‌ای که چه بسیار می شد رسول خدا صلی الله علیه و آله درب آن می ایستاد و می فرمود: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوه، سلام بر شما ای خاندان نبوت و گاهی آن قدر می ایستاد تا اذن ورود داده می شد، یک چنین خانه‌ای را آتش به درفش زد و هنگامی که فاطمه پشت درب خانه آمد تا عمر و همراهانش را رد کند، عمر، فاطمه [صفحه: ۱۲۴] را بین درب و دیوار چنان فشاری سخت داد که منجر به سقط جنین شد و میخ درب خانه به سینه مبارکه حضرتش فرو رفت و صدای ناله بی بی حضرت فاطمه بلند گشت و فرمود: ابتاه یا رسول الله انظر ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه بابا، ای رسول خدا بنگر که بر سر ما چه می آورد، عمر و ابوبکر؟

[عمر دستور زدن داد (مدارک آن)]

عمر نگاهی باطرافیان خود کرد و گفت: بزیند فاطمه را؟ همراهانش با او هجوم آوردند و آن قدر با تازیانه زدند بحبیبه رسول خدا صلوات الله علیهما که بدن مقدّسش تورّم کرد (و پهلوی مبارکش) شکست و آن چنان شدّت یافت که بی بی مریضه گشت و در بستر بیماری افتاد و سخت علیل و محزون گردید، تا پس از اندک مدّتی شهیده شد به دست عمر عباسی: جدّا، عجب دروغ بزرگی؟ علوی: آنچه را می گویم همه و همه راست و صحیح و با دلیل، به شهادت تاریخ. [صفحه: ۱۲۵] ملک: (با یک چهره درهم شده توام با شگفتی) از وزیر پرسید: آیا صحیح است آنچه را که آقای علوی بیان داشت؟ وزیر: بلی، من در تاریخ دیده‌ام آنچه را که آقای علوی ذکر نمودند «۴۲» و لکن ندیده‌ام در تاریخ که عمر فاطمه را میانه در و دیوار فشار داده باشد؟ ملک: نگاهی به آقای علوی نمود و گفت: از کجا این مطلب را گفتید و چه مدرکی دارید بر صحت آن؟ [صفحه: ۱۲۶]

[علت شهادت حضرت زهراء (ع)]

علوی: از مورّخین مورد اعتماد و برای روشن، شدن موضوع چه بسیار بجا است که شما آقای ملک از جناب وزیر سؤال نمایید چه باعث شد که حضرت - فاطمه علیها السّلام در اوّل جوانی (در سنّ ۱۸ سالگی) از دنیا رحلت کرد و همه می دانیم که هیچ مورّخی در تاریخ خود ننوشته است که آن حضرت تا زمان رحلت پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله مریضه بوده، چگونه می توانید منکر این مطلب شوید؟ با اینکه (گفتیم قبلا) عمر جمع نمود هیزمها را درب خانه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که بسیار دیده بود، پیغمبر درب آن خانه می ایستاد و می گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوه، سلام بر شما خاندان پیغمبر باد، آیا پیغمبر اسلام نفرموده المرء یحفظ فی ولده، احترام هر شخصی نگهداشته میشود به احترام نمودن به فرزندش، من از شما میپرسم آیا ابوبکر و عمر احترام پیغمبر را نگه داشتند در احترام [صفحه: ۱۲۷] گزاردن به حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السّلام؟ ملک: اگر واقعا صحیح باشد این مطلب، گناهی که نمی توان گناهی بالاتر از آن تصوّر کرد مرتکب شده‌اند

ان الله يرضى لرضا فاطمه (مدارك آن)

علوی: به واسطه اینگونه اعمال و رفتار وحشیانه غیر انسانی ابوبکر و عمر است که شیعیان از این دو نفر رو می گردانند. و موضوع دیگری که شما را آگاه می کند از اعمال شنیعه عمر و ابوبکر اینست مورّخین نقل کرده اند که حضرت فاطمه مظلومه علیها السلام رحلت فرمود در حالی که خشمناک از ابوبکر و عمر و می دانیم ما و شما که در چندین مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: **إن الله يرضى لرضا فاطمة و يغضب لغضبها** «۴۳»، خدا خشنود است به [صفحه: ۱۲۸ خوشنودی فاطمه و خشمناکست به خشم فاطمه علیها السلام و شما جناب ملک می دانید خطّ مسیر و آخرین مکان کسی که مورد خشم و غضب خدا باشد کجا خواهد بود؟ ملک از وزیر پرسید: این حدیث صحیح است؟ آیا واقعا فاطمه رحلت در حالی که نسبت بابی بکر و عمر خشمگین و ناراضی بود؟ [صفحه: ۱۲۹ وزیر: بلی این موضوع را محدثین و مورّخین نقل کرده اند «۴۴»]

عمر و ابوبکر نباید نماز بخوانند

علوی: برای تایید گفتارم و اطلاع بیشتر جناب ملک از موضوع، باید بگویم که حضرت فاطمه علیها السلام سفارش و وصیت کرد به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، نباید ابوبکر و عمر و افرادی که به وجود مقدّسه او ظلم و اذیت کرده اند و سبب شهیده شدنش گردیده و فرزندان را یتیم نموده اند، از رحلتش با خبر سازد و به تشییع جنازه وی حاضر شوند و نماز بخوانند، [صفحه: ۱۳۰ و قبرش باید مخفی و پنهان باشد که هیچ کس از آنها و مخالفین دیگر از مکانش با اطلاع نشوند. علی علیه السلام وصیت فاطمه علیها السلام را عملی فرمود و شبانه او را بخاک سپرد. ملک: جدّا این قضیه ایست بسیار عجیب و واقعه ای است بس اندوهناک، آیا فاطمه آنچنان مظلومه شده که وصیت نموده با چنین وضعی علی او را بخاک بسپارد و علی هم طبق سفارش او عمل نماید؟ وزیر: بلی، مورّخین در کتابهای خود نوشته اند «۴۵»]

قضیه فدک

علوی: ابوبکر و عمر تنها به این که گفتم اکتفا نکرده، بلکه ظلم و اذیت و آزار دیگر هم رسانده اند. عباسی: دیگر چه نوع ظلم و اذیت رسانیده اند؟! علوی: ابوبکر و عمر (فدک) ملک خاصّ حضرت [صفحه: ۱۳۱ فاطمه علیها السلام را به زور و به غضب گرفته اند. عباسی: چه دلیل در دست دارید که غضب فدک نمودند علوی: اهل تاریخ نوشته اند که فدک سرزمین حاصلخیزی است بین مکه و خیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام بخشید و در دست آن حضرت بود تا اینکه پیغمبر رحلت فرمود، ابوبکر و عمر عامل بی بی را به جبر و زور و تهدید با شمشیر از فدک بیرون نمودند و بی بی شکایت کرد، لکن ابوبکر و عمر به سخنش گوش ندادند، بلکه بر علیه او قیام کردند و از حقّ خاصّه اش منعش نمودند و به همین جهت تا پایان عمر با آنان تکلم نفرمود و در حالی که از این دو نفر خشمگین و ناراضی بود، از دنیا رفت. عباسی: لکن عمر بن عبد العزیز در زمان خلافت خود، فدک را برگردانید به اولاد فاطمه (و لذا حقّ به حقّ دار رسیده و دیگر جای ایراد و اشکال نیست) علوی: چه فائده دارد این مرجوعی؟ اگر شخصی [صفحه: ۱۳۲ خانه شما را غضب کند و بزور و ظلم بگیرد و پس از فوت شما دیگری بازستاند و به فرزندان و یا فرزندان فرزند شما بدهد، آیا جبران میشود و گناه غاصب و ظالم اوّلی بخشوده و پاک می گردد؟ ملک لب به سخن گشود و گفت: از بیانات شما دو نفر، آقای علوی و آقای عباسی معلوم شد که همگی قبول دارید ابوبکر و عمر فدک را غضب کرده اند. عباسی: بلی، در تاریخ چنین ثبت شده. ملک: پس چرا چنین عمل خلافتی را مرتکب شدند علوی: زیرا میخواستند خلافت را غضب کنند و می دانستند که اگر فدک در دست فاطمه باشد به واسطه مال الاجاره آن که در بین مردم بی بضاعت تقسیم می شد، توجه

همه مردم بطرف علی علیه السلام می گردید و از اطراف ابوبکر و عمر پراکنده می شدند و این موضوعی بود که ابوبکر و عمر خوش نداشتند؟

[خلفاء پیغمبر دوازده نفر بودند]

ملک: اگر این گفتار صحیح باشد، جدّا عجیب [صفحه: ۱۳۳] است طرز فکر و عمل این خلفاء، بنابراین در صورتی که خلافت این سه نفر (ابوبکر، عمر و عثمان) - باطل باشد، پس خلیفه بر حقّ رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه کسی خواهد بود؟ علوی: بدون تردید پیغمبر صلی الله علیه و آله به امر خدای تعالی معین فرموده، همچنانکه در کتابهای تاریخ و احادیث نقل و ثبت و ضبط شده، که آن حضرت فرموده: «الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل و کلّهم من قریش»، جانشینان من دوازده نفرند طبق عدد نقباء و برگزیدگان بنی - اسرائیل و تمامی ایشان از قریشند. ملک خطاب به وزیر کرد و گفت: صحیحست این مطلب؟ وزیر: بلی، بیان فرموده و تعیین کرده؟ ملک: چه کسانی هستند و اسم آنان چیست؟ عباسی در جواب گفت: چهار نفر ایشان معروف می باشند و شهرت کامل دارند و عبارتند از: ابوبکر، [صفحه: ۱۳۴] عمر، عثمان و علی، ملک: این چهار نفر، بقیه دوازده نفر کیانند؟ عباسی: در بقیه اختلافست بین علمای اهل سنت ملک: اسم همه آنها را با اختلافی که هست بگویید عباسی: از جواب فرو ماند و ساکت شد.

[اسامی ائمه (ع) (مدارک آن)]

علوی: جناب ملک توجّه بفرمایید، من اسامی ایشان را طبق روایاتی که در کتابهای اهل سنت نقل شده بیان می نمایم: علی، حسن، حسین، علی محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و مهدی (م، ح، م، د) علیهم السلام «۴۶» [صفحه: ۱۳۵] عباسی: (برای مغالطه و تغییر مسیر مطلب مورد بحث) گفت: ملک توجّه داشته باشند که طایفه شیعه معتقدند که: مهدی (امام دوازدهم) از سنه: ۲۵۵ قمری تا این زمان زنده است و عقل نمی تواند باور کند که یک انسانی این قدر عمر کند و می گویند که در آخر الزمان آشکار می گردد و زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آنی که سراسر جهان را ظلم و ستم فرا گرفته باشد ملک نظری به آقای علوی کرد و گفت: آیا واقعا شما شیعیان چنین عقیده ای دارید و چنین چیزی هست علوی: بلی، جناب ملک، صحیح است، ما شیعیان چنین معتقدیم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده، طبق روایاتی که روات شیعه و اهل سنت نقل کرده اند. [صفحه: ۱۳۶]

[عمر امام زمان (عج)]

ملک: چگونه امکان دارد که یک انسان این قدر - طول عمر داشته باشد؟ علوی: هنوز بیش از هزار سال از عمر شریف حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه نگذشته «۴۷» و خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید نسبت بعمر حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام می فرماید: (قَلْبَتْ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا) در میان مردم آن زمان نهصد و پنجاه سال زندگی کرد. آیا خدای قادر ذو الجلال عاجز شده که انسانی را بیشتر یا کمتر از عمر حضرت نوح (ع) زنده نگاه دارد؟ مگر مرگ و زندگی به دست خدا نیست؟ مگر نمی دانیم که [صفحه: ۱۳۷] او قادر مطلق است و تمام اراده و امور در قبضه قدرت او است؟

[پیغمبر بشارت از امام زمان داده]

و علاوه رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را بیان فرموده است و آن حضرت بدون تردید راستگو است و سخنی بر خلاف

حقّ و - حقیقت نفرموده؟ ملک در حالی که خطاب به وزیر می کرد، گفت: آیا صحیح است؟ واقعا رسول خدا صلی الله علیه و سلّم بشارت و خبر داده از مهدی و آنچه را آقای علوی بیان نمود صحت و حقیقت دارد؟ وزیر: بلی، (واقعیتی است انکارناپذیر).

[آیا حفظ عقیده مردم مقدم است؟]

ملک: جناب آقای عباسی (شما که یکی از علمای بزرگ و محلّ وثوق و مورد اعتماد و اطمینان همگی هستید و مقام مرجعیت دارید؟) چرا حقایقی که در کتابهای ما اهل سنت نوشته (و راویان متعدّد روایت را نقل کرده اند) نقل نمی نمایند؟ (چرا واقع را بیان نمی کنید؟ چرا حقّ را پشت پرده و دور از [صفحه: ۱۳۸ چشم و گوش و عقل و هوش اهل سنت نگاه داشته اید) عباسی: به جهت ترس از تزلزل عقیده عوام و تمایل آنها به عقیده شیعه. علوی: جناب آقای عباسی، طبق گفتارتان به وضعیت و بحال شما شامل میشود گفتار خداوند که می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى - مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. (آن گروه که آیات واضحی که برای هدایت بندگان فرستادیم پنهان داشتند، آنها را خدا و تمام جنّ و انس و ملک لعن می کنند - ۱۵۹، سوره بقره). بنابراین مورد لعن خدا هستید، چون کتمان می کنید. جناب ملک از آقای عباسی سؤال فرمایند: آیا بر دانشمند مذهبی واجب است حفظ آیات قرآن و اخبار و اقوال رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ یا واجب است حفظ عقیده عوام منحرف و بی خبر از دین [صفحه: ۱۳۹ عباسی: من مجبورم که عقیده عوام را حفظ نمایم تا اینکه تمایل بشیعه پیدا نکنند، زیرا شیعه اهل بدعت می باشند.

[نماز تراویح و بدعتهای عمر]

علوی: در کتب معتبره ما و شما ثبت و ضبط شده که رهبر شما عمر بن الخطاب اولین کسی است که بدعت، در اسلام به وجود آورد و خود تصریح کرده به این مطلب (در قضیه نماز تراویح) که گفته: نعمت البدعة هذه، نیکو بدعتی است این موضوع، که دستور داد نمازهای مستحبی را به جماعت بخوانند (در سال ۱۴ هجری) با اینکه به یقین می دانست، خدا و رسولش نماز مستحبی را به جماعت خواندن حرام نموده اند و همه می دانیم که این عمل و دستور عمر مخالف دستور خدا و پیغمبر (ص) است «۴۸»

[الصلاة خير من النوم]

و از جمله بدعتهای عمر اسقاط جمله حی علی [صفحه: ۱۴۰ خیر العمل، است از اذان و قرار دادن جمله الصلوة خیر من النوم، به جای آن «۴۹». و از جمله بدعتهای دیگرش حذف سهمیه مؤلفه القلوب بر خلاف امر خدا و رسولش. و از جمله بدعتهای او نهی از حجّ تمتع است. و از جمله بدعتهای او تهی از متعه زنان، است و دیگر اینکه مانع اجرای حدّ شد بر مجرم زانی قاتل، خالد بن ولید، بر خلاف امر و خواسته خدا و رسولش، که خواستار اجرای حدّ شده اند بر زناکار و قاتل. و از این قبیل بدعتها بسیار دارد پیشوای شما عمر، که پیرو اوامر و نواهی او هستید، با این [صفحه: ۱۴۱ بیان که عنوان شد، شما اهل بدعت هستید یا شیعیان؟ ملک: (که) گویی مطالب تازه ای به گوشش میرسد با تعجب و تحیر) گفت: آنچه آقای علوی گفتند صحیح است؟ عمر این بدعتها را داخل در دین و احکام آن نموده؟ وزیر: بلی، جمعی از علماء در کتابهای خود نوشته اند ملک: (با حالتی توأم با تعجب) گفت چگونه ما اهل سنت پیروی کسی را می نمایم که بدعت در دین مقدّس اسلام به وجود آورده؟ علوی: به همین جهت و علّت ما شیعیان می گوئیم: پیروی عمر و همانند او حرام است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: کلّ بدعة ضلالة و کلّ ضلالة فی النار، هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی: در آتش است، پس هر که پیروی از عمر نماید، در بدعتها و دستورهای خلاف اسلام او پیروی نموده و قطعا در آتش (جهنّم) خواهد بود؟ [صفحه: ۱۴۲

[رؤسای مذاهب اهل سنت]

عباسی: این چه سخنی است که شما می‌گویید؟ ائمه مذاهب ما (ابو حنیفه، احمد بن حنبل، مالک بن انس، شافعی) اقرار کرده‌اند به صحت عمل عمر؟ علوی: جناب ملک توجه داشته باشند که این هم بدعت دیگری است؟ ملک: چگونه بدعت دیگری است؟ علوی: زیرا رؤسای مذاهب چهار گانه شما اهل سنت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبودند، بلکه پس از صد و چند سال بعد از رحلت آن حضرت دنیا آمده‌اند، آیا مسلمانانی که در زمان پیغمبر و زمان پیشوایان شما اهل سنت بوده‌اند باطل و در گمراهی بوده‌اند؟ و علاوه چه باعث شده که فقط باید پیرو این چهار مذهب باشند مردم مسلمان و نباید پیرو سایر فقها بود و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرموده که پیرو این چهار مذهب باشیم؟ [صفحه: ۱۴۳ ملک: چه جواب می‌دهی آقای عباسی؟ عباسی: این چهار نفر اعلی از سایر فقها بودند ملک: آیا علم علماء خشک شد بعد از این - چهار نفر؟ عباسی: شیعیان هم متابعت می‌کنند در مذهب از جعفر صادق.

[مذهب جعفری]

علوی: ما شیعیان که متابعت می‌کنیم در مذهب از امام جعفر صادق علیه السلام برای آنست که مذهب آن حضرت مذهب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علت دیگر اینکه آن حضرت از خانواده‌ایست که خداوند در حق ایشان فرموده: «إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، خدا چنین خواسته که ببرد هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوت و او هر عیب پاک و منزّه گرداند. و ناگفته نماند که ما شیعیان پیروی از دوازده امام (علیهم السلام) خود می‌نماییم و لکن به واسطه [صفحه: ۱۴۴ آنکه امام صادق علیه السلام توانستند علم را منتشر سازند و جلسه تفسیر قرآن و بیان احادیث - تشکیل دهند، به سبب موقعیتی که برای آن حضرت پیش آمد به جهت درگیری بین امویها و عباسیها و چهار هزار شاگرد در مجلس درس آن حضرت شرکت می‌نمودند و آن حضرت احکام اسلام را به حدّ اعلا ترویج فرمود، به طوری که جبران تمام خرابکاریهای اموی در اسلام شد به همین جهت شیعه را جعفری، نامیدند و مذهب او را مذهب جعفری، نام نهادند. ملک: چه جواب می‌دهی آقای عباسی؟

[تقلید کورکورانه]

عباسی: تقلید و پیروی از ائمه چهار مذهب (حنفی حنبلی، مالکی، شافعی) راه و روشی است که ما اهل سنت در پیش گرفته‌ایم؟ علوی: این چنین نیست که گفتید؟ بلکه بعضی از امراء و رؤساء و زمامداران شما، مجبور نمودند شما را و به این راه و روش واداشتند و شما کورکورانه و چشم [صفحه: ۱۴۵ بسته و گوش بسته پیروی کردید! و لذا دلیل و برهانی برای حقانیت مذهب خود ندارید؟ عباسی چون جوابی نداشت، ساکت ماند.

[من مات و لم یعرف امام زمانه]

علوی: جناب ملک بدانند که من شهادت می‌دهم که این آقای عباسی از اهل جهنم است اگر با این عقیده‌ای که دارد از دنیا برود. ملک: جناب آقای علوی شما از کجا می‌دانید و یقین دارید که ایشان اهل جهنم هستند؟ علوی: از آنجایی که روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرموده: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة، هر که بمیرد و نشناخته باشد امام زمان خود را، مرده است - مردن مردم زمان جاهلیت، استدعا دارم از ملک که از آقای عباسی پرسند: امام زمان ایشان کیست عباسی: این حدیث جعل است و از پیغمبر نرسیده ملک به وزیر گفت: آیا رسیده است این حدیث، [صفحه: ۱۴۶ از رسول الله (ص)؟ وزیر:

بلی، از آن حضرت نقل گردیده «۵۰» ملک: سخت خشمناک شد و آثار غضب در چهره‌اش، کاملاً نمایان گردید و توجه به عباسی کرد و بالحنی خشن گفت: گمان می‌کردم آقای عباسی که تو موثق و مورد اعتبار و اعتماد و راستگو هستی، ولی الآن بر ما روشن شد از هر جهت که دروغگو هستی؟ عباسی (متوسل بحيله شد و) گفت: من امام زمان خود را می‌شناسم. علوی: پرسید: امام زمان شما کیست؟ عباسی: امام زمان من جناب ملک هستند. علوی: جناب ملک توجه بدروغگویی آقای عباسی دارند [صفحه: ۱۴۷ و مشاهده می‌نمایند که چگونه تملق می‌گویند و چاپلوسی می‌نمایند؟ (و برای انحراف مطلب چنین سخنی می‌گویند) ملک: بلی، می‌دانم دروغ می‌گویند و من خودم را به خوبی می‌شناسم که لیاقت مقام امام زمانی مردم را ندارم، زیرا عالم نیستم، چیزی نمی‌دانم و بیشتر اوقات عمرم صرف شکار و رسیدگی به امور اداری و گاه صرف کارهای بیهوده میشود (و این خلاف مقام امامست) جناب آقای علوی امام زمان شما کیست؟؟ علوی: امام زمان در نظر و عقیده من حضرت - مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که قبلاً مختصری درباره آن حضرت سخن گفته شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس آن حضرت را بشناسد و معتقد باشد و بمیرد، علی التحقیق مسلمان و مؤمن مرده و اهل بهشت است و هر که آن حضرت را نشناسد و معتقد به امامت و غیبت وجود مقدس نباشد و بمیرد، به طور مسلم در جهنم است [صفحه: ۱۴۸ و محشور با مردم زمان جاهلیت خواهد بود. «۵۱»

[ملکشاه اظهار تشیع می‌نماید]

چون سخن را آقای علوی بدینجا رسانید چهره [صفحه: ۱۴۹ ملک‌شاه شکفته شد و آثار خرسندی در وجناش نمایان گشت و به تمام حضار نظری افکند و گفت: همه بدانید و آگاه باشید، در این مدت سه روز متوالی (که از مبانی علمیه و مبادی عالیه استفاده نمودم و دلائل طرفین را استماع نمودم و مطالب نشنیده شنیدم و حقاً مستبصر و بینا شدم و) - اطمینان خاطر پیدا کردم بحدّ یقین و دانستم که طریقه شیعه (امامیه) مذهب بر حقّ است؟ و حقّ با آنها است در هر چه می‌گویند و به آن معتقد [صفحه: ۱۵۰ میباشند و مذهب اهل سنت باطل و عقیده، آنان بر خلاف و منحرف از حقیقت است و من به هیچ عنوان متعصب نیستم و در هر کجا و هر طرف حقّ را ببینم، به آن اعتراف می‌نمایم و چون خوش ندارم جزو اهل باطل باشم در دنیا و اهل آتش در آخرت، به همین جهت در این مجلس بزرگ و با عظمت در حضور همه شما اظهار تشیع می‌نمایم و از همین الآن به مذهب شیعه گرایش پیدا کردم و مذهب غیر شیعه را باطل می‌دانم و هر که دوست میدارد با من باشد، به مذهب شیعه درآید برای خوشنودی خداوند و خود را از تاریکی جهل و باطل نجات دهد و وجود خویش را به سوی نور و حقّ و حقیقت سوق دهد

[گفتار نظام الملک درباره تشیع]

وزیر گفت: من کاملاً و به طور تحقیق و یقین می‌دانستم که مذهب شیعه بر حقّ است، نه آنکه امروز [صفحه: ۱۵۱ و در این جلسات فهمیده باشم و حقیقت برایم کشف شده باشد، بلکه از زمانی که شروع به درس و تدریس نمودم تشخیص دادم، (و به واسطه تقیه نمی‌توانستم بگویم و اظهار کنم) و لذا امروز شیعه بودن خود را در این محضر اعلان و اعلام می‌نمایم به طور رسمی. و به همین مناسبت بعضی از علمای غیر متعصب و وزراء و سران لشکری و کشوری و منشیان و نویسندگان حاضر در مجلس که هفتاد نفر بودند، بمذهب شیعه در آمدند.

[بعضی از علما و سران لشکری و کشوری و منشیان اهل تسنن شیعه میشوند]

و پس از اندک زمانی خبر شیعه شدن ملک‌شاه و نظام الملک و وزراء و سران لشکری و کشوری و منشیان و نویسندگان، رسمی و غیر رسمی به تمام، شهرها و شهرستانها و قریات و قصبات رسید و به این جهت عدّه بسیاری از مردم به مذهب شیعه در آمدند. و امر

فرمود نظام الملک که پدر همسر من می باشند، تمام اساتید مدرسه نظامیه بغداد احکام [صفحه: ۱۵۲ مذهب شیعه را تدریس نمایند؟

[تصمیم بر شهادت ملکشاه و خواجه نظام الملک]

و با یک دنیا تأثر و تأسف، بعضی از علمای اهل سنت اصرار داشتند بر باقی ماندن بر گمراهی و مذهب باطل خود، زیرا فکر و قلبی داشتند به مصداق آیه شریفه وافی هدایه «فَهِی کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» دلپایشان چون سنگ یا سخت تر از آن (بقره) و مخفیانه جلسه تشکیل می دادند بر ضد ملکشاه و خواجه نظام الملک، تا جایی که تصمیم کشتن این دو نفر را گرفتند و در روز ۱۲ ماه رمضان سال ۴۸۵ هجری قمری غفلتا خواجه را شهید نمودند و بعد از هجده روز ملکشاه را بشهادت رسانیدند «فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» آری همانند بسیاری از علمای شیعه و بزرگان شیعه که به درجه رفیع شهادت رسیدند، در راه خدا و راه حق و حقیقت و ایمان، خواجه نظام الملک و ملکشاه به این مقام عالی ارجمند نائل گشتند، [صفحه: ۱۵۳ حقا گوارا باد بر آنها و برای هر کسی که در راه خدا شهید شدند؟

[گفتار مقاتل بن عطیه]

و من (مقاتل بن عطیه، داماد خواجه) جزو حاضرین در جلسه بودم و آنچه گفته می شد می نوشتم تا اینکه مختصر آن را انتخاب نمودم و به صورت این کتاب تقدیم علما و اهل ایمان غیر عالم و جستجو کنندگان راه حق و حقیقت نمودم. و الحمد لله وحده و الصلوة علی محمد و آله الاطیاب و اصحابه الانجاء، بغداد، مدرسه نظامیه. مقاتل بن عطیه* پایان و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین مسترحمی [صفحه: ۱۵۴ از جمله اشعار زمخشری (ج ۴، ص ۳۱۰ کشف) اذا سالوا عن مذهبی لم ابج به و اکتبه، کتمانہ لی اسلم فان حنفیا قلت قالوا باننی ابیح الطلا و هو الشراب المحرم و ان مالکیا قلت قالوا باننی ابیح لهم اکل الکلاب و هم هم و ان شافعی قلت قالوا باننی ابیح نکاح البنت و البنات تحرم و ان حنبلیا قلت قالوا باننی ثقیل حلولی بغیض مجسم و ان قلت من اهل الحدیث و حزبه یقولون تیس لیس یدری و یفهم تعجبت من هذا الزمان و اهله فما احد من السن الناس یسلم و اخرنی دهری و قدم معشرا علی انهم لا یعلمون و اعلم و مذ افلح الجهال ایقت انتی انا المیم و الايام افلح اعلم [صفحه: ۱۵۵ اگر از من سؤال نمایند از مذهبم فاش نمی کنم تا سالم بمانم، زیرا اگر بگویم حنفی مذهب هستم می گویند شراب حرام را حلال می دانی و اگر بگویم: مالکی مذهب هستم می گویند: خوردن گوشت سگ را مباح می دانی و اگر بگویم: شافعی مذهب هستم می گویند: نکاح دختر را که حرام است مباح می دانی و اگر بگویم: حنبلی مذهب هستم می گویند: حلولی مذهب و مجسمه هستی و اگر بگویم: اهل حدیث هستم می گویند: گوساله است و نمی فهمد و فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) کسی از زبان مردم - سالم نمی ماند، چکنم که روزگار مرا به عقب برده و گروهی نفهم را بروی کار آورده، همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند به یقین دانستم که مانند شمع باید بسوزم و مردم از روشنایی من استفاده کنند و روزگار هر ناکسی را که بخواهد روی کار بیاورد؟ [صفحه: ۱۵۶

پاورقی

(۱) - حاج فرهاد میرزا در زنبیل، ص ۱۹۱، گوید: الب ارسلان، بفتح همزه و سکون لام و پاء فارسی و فتح همزه و سکون راء مهمله و فتح سین مهمله و لام و الف و نون و الپ در لغت ترکی بمعنای خشمناک و ارسلان بمعنی شیر، است (۲) - کلمه شیعه، به معنی پیرو است و ابن اثیر در نهاية اللغة و فیروز آبادی در قاموس گویند: و قد غلب هذا الاسم علی من یتولّی علیا و اهل بیتی، حتی

صار اسما لهم خاصاً، یعنی غالب شده اسم شیعه بر کسانی که دوست بدارند علی (ع) و اهل بیت او را، تا جایی که کلمه -- شیعه اسم مخصوص شده بر دوستانش و ابوحاتم رازی در الزینه، می نویسد، اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا (ص) به وجود آمد، نام شیعه بود، و جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای اهل تسنن است و در قرن نهم هجری او را مجدد طریقه سنت و جماعت می داند، در درّ المنثور، نقل می نماید که: رسول خدا (ص) بعلى (ع) فرمود: و الذى نفسى بيده انّ هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة، فنزل: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ يَعْنِي: قسم بكسى که جان من در قبضه قدرت او است این مرد (اشاره به علی) و شیعه او، روز قیامت رستگارانند، آنگاه آیه إِنَّ الَّذِينَ الْخ، نازل گردید خوارزمی در مناقب و ابن حجر در صواعق و ابن اثیر در ج ۳ نهاییه، گویند: جابر بن عبد الله نقل نموده که خدمت رسول خدا (ص) بودیم، علی (ع) رو بما آمد آن حضرت فرمود: قد اتاكم اخي: رو به شما آمد برادر من، آنگاه ملتفت شد به سمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود: و الذى نفسى بيده انّ هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة، یعنی: قسم بخدایی که جان من در دست قدرت او است، این علی و شیعیان او رستگارانند - روز قیامت و مشابه این دو روایت را سمهودی در جواهر العقدين و ابن صباغ در فصول المهمه و میر سید علی شافعی همدانی در موده القربى و ابن حجر متعصب در صواعق، نقل کرده اند. مسترحمی (۳) - غزالی می نویسد: سب و شتم صحابه ابدا کفر نمی باشد، حتی سب شیخین هم کفر آور نمی باشد و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: اینکه جمعی متعصب گویند سب کنندگان صحابه کافرنه مورد اشکال می باشد و کفر آنها غیر معلومست، چه آنکه بعضی از - علماء به صحابه حسن ظن داشتند و بدیهی اعمال آنها را ندیده گرفتند، بلکه تاویلات بارده نمودند و گفتند: صحابه پیغمبر از گمراهی و فسق مصون بودند و عموماً پاک و منزّه هستند؟ با اینکه علی التحقيق این چنین نبوده اند و قضایایی که بین آنها اتفاق افتاده ثابت می نماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار به اعمال زشت می نموده و از طریق حق منحرف می شدند، پس اگر کسی با نقل دلیل انتقادی از آنها بنماید موجب کفر نخواهد شد، چنانکه عایشه عثمان را سب و ناسزا می گفت، به قولش: اقتلوا نعثلاً فقد كفر، یعنی بکشید این پیر خرفت را که کافر شده - و احمد حنبل در ج ۲ مسند، ص ۲۳۶ و حلبی در ج ۲ سیره ص ۱۰۷ و بخاری در ج ۲ صحیح ص ۷۴ و مسلم در کتاب جهاد صحیح و واحدی در اسباب النزول ص ۱۱۸، نقل می کنند که در حضور پیغمبر (ص) غالباً اصحاب مانند ابوبکر و غیر او بهم یکدیگر دشنامهای رکیک می دادند و گاه به یکدیگر می زدند، رسول خدا (ص) مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاحشان می داد، (۴) - طبری ج ۳ ص ۲۱۲، شرح ابی الحدید ج ۱ ص ۱۵۹ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۹۱، طبقات ابن سعد ص ۴۱ (۵) - طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۴۱، تاریخ ابن عساکر، ج ۲ ص ۳۹۱، کنز العمال ج ۵ ص ۳۱۲، - کامل ابن اثیر، ج: ۲ ص ۱۲۹. (۶) - مورخین گویند عثمان قرآن را جمع نمود و سپس سوزانید. صحیح بخاری باب فضائل القرآن، سنن بیهقی ج ۲ ص ۴۱، کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۱، مشکل الآثار - طحاوی ج ۳ ص ۴. (۷) احقاق الحق ج ۷ ص ۶۳۵، مناقب خوارزمی ص ۵۶، سیره حلبی ج ۳ ص ۳۶۰، طبقات کبری ج ۲ ص ۳۳۸، ینایع الموده ص ۲۸۷، حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۶۷. (۸) - صواعق ابن حجر، ملل و نحل شهرستانی تذکره الخواص، ص ۶۱، تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۳۵ مسند احمد ج ۱ ص ۵۵، کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۹، - صحیح بخاری: ج ۸ ص ۲۰۸، تاریخ طبری، سیره ابن هشام ج ۳ ص ۶۵۸ (۹) - امامه و سیاست ابن قتیبه ج ۱ ص ۲۴، کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۲ و ص ۱۳۵، شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۹ و ج ۶ ص ۲۰، صواعق ابن حجر ص ۳۱ - تذکره الخواص ۶۲ و فاضل قوشچی در شرح تجرید گوید: ابوبکر در این گفتارش اگر راست گفته، که صلاحیت برای امامت و زمامداری ندارد و اگر دروغ گفته، باز هم صلاحیت ندارد، زیرا امام و رهبر و خلیفه باید راستگو باشد، چون شرط امامت عصمت از گناه است؟ (۱۰) - حدیث شریف «من کنت مولاه» به طور تواتر لفظ و معنوی در کتب اهل سنت دیده میشود، از جمله: تاریخ ابن جریر ج ۲، ص ۶۲، صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۶۵، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۰۲: ۱۵۴، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۷، خصائص نسایی: ص ۱۵ و ۱۸، سیره حلبی، ج ۳، ۳۰۲، نور الابصار، ص ۶۹، الفصول المهمه ابن

الصباغ: ص ۲۴، الکنی و الاسماء، دولابی ج ۲، ۶۱، مستدرک نیشابوری: ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۱۰ اخبار اصفهان ابونعیم: ج ۱، ص ۲۳۵، المختصر من المعاصر قاضی یوسف حنفی، ص ۳۰۱، مصابیح السنه، بغوی: ج ۲، ص ۲۰۲، تاریخ الاسلام ذهبی ج ۲ ص ۱۹۶، مجمع الزوائد هیشمی ج ۹، ص ۱۰۴، ابن حجر در صواعق ص ۲۵، سیوطی در: الحاوی، ص ۷۹ و تاریخ الخلفاء ص ۶۵ و الجامع الصغير و الدر المنثور: ج ۲، ص ۲۵۹، استیعاب: ج ۲ ص ۴۶۰ و - ص ۴۷۳، جامع الاصول ابن اثیر: ج ۹، ص ۴۶۸، مطالب السؤل محمد بن طلحه شامی، تذکره الخواص ابن جوزی، ص ۸۵ احمد بن حنبل در مسند، ابن حمزه در البیان و التعریف: ج ۲ ص ۱۳۷، گنجی در کفایه الطالب ص ۱۳، طبری در: ذخائر العقبی ص ۶۷، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج ۵ ص ۲۰۸ روح المعانی آلوسی، ج ۶، ص ۱۹۳، تفسیر المنار ج ۶، ص ۴۶۴، نفحات اللاهوت کرخی، ص ۲۸، تیسیر الوصول ابن الدبیع، ج ۲، ص ۱۴۷، وفاء الوفاء سمهودی، ج ۲ ص ۱۷۳، رموز الاحادیث نقشبندی ص ۱۶۸، ارجح المطالب امر تسری: ص ۵۸۷، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰، التاریخ الکبیر بخاری ص ۱۹۴ ج ۲، نظم در السمطين زرندی، عقد الفرید ج ۵، ص ۵۸، محاضرات راغب، ج ۲، ص ۲۱۳، مناقب خوارزمی، ص ۸۰، مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۴۷ ترجمان القرآن، ص ۸۲۲ و عدّه دیگری که مجال و فرصت ضبط همه اسامی کتب در این کتاب نیست و می‌توانید به: احقاق الحق و بعض از مجلدات الغدير مراجعه فرمایید. (۱۱) - مسند احمد بن حنبل ج ۴، ص ۲۸۱، تفسیر فخر رازی، ذیل آیه یا ایها الرّسول بلغ، تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۲۹۰، صواعق ابن حجر ص ۱۰۷، تذکره ابن جوزی: ص ۲۹. (۱۲) - قصّه غرانیق آنست که اهل سنت گویند رسول خدا (ص) تحت فشار مشرکین قریش قرار گرفت، از خدا خواست که آیاتی نازل فرماید، تا تحبیب و تالیف قلوب مشرکین شود تا اینکه سوره و النجم نازل شد و آن حضرت هنگام قرائت آن خواند: اَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ، (تلك الغرانيق العلى، منها الشفاعة ترتجى) قریش از شنیدنش خرسند گردیدند، لکن شب آن روز جبرئیل آمد و گفت: کلماتی خواندی که من نیاورده بودم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار محزون شد و سخت از خدا ترسید و بعضی دیگر از اهل سنت گویند: غرانیق اشاره بملائکه بود و بعد این آیه نسخ و از قرآن حذف شد و بعضی از اشاعره گویند: از القائنات شیطان بود به آن حضرت (احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۰۴) (۱۳) - در اسم ابوهریره اختلافست و ابوجعفر اسکافی گوید عمر دید ابوهریره در نقل روایت از پیغمبر زیاده روی می‌نماید، او را توبیخ کرد و با تازیانه زد و گفت این همه روایت از پیغمبر در مدت سه سال که خدمت آن حضرت بودی نقل می‌کنی، حتما بر آن حضرت دروغ می‌بندی و منعش نمود از نقل حدیث و حاکم نیشابوری در (ج ۳ ص ۵۰۹) مستدرک گوید: عایشه بابوهریره گفت: این همه احادیث از کجا نقل می‌کنی که ما هیچ‌یک از آنها را از پیغمبر نشنیده‌ایم و ابن ابی الحدید (ج ۴ ص ۶۷ گوید: ابوهریره در نزد شیوخ ما (معتزله) مورد اعتماد و - اطمینان نیست، روزی عمر او را تازیانه بسیار زد برای نقل احادیث دروغ و در (ج ۴ ص ۶۳) گوید: از اسناد خود، ابوجعفر اسکافی شنیدم می‌گفت: معاویه جمعی از صحابه و تابعین را مامور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزاری جستن از علی (ع) جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند، فلذا، آنها پیوسته مشغول این امر بودند و تهمتها و نسبتهای ناروا و قبیحی را می‌گفتند و انتشار می‌دادند، از جمله ان اشخاص ابوهریره و عمرو بن العاص و مغیره بن شعبه و عروه بن زبیر، بودند و بخاری و مسلم در صحیح خود از عمرو بن العاص روایاتی در مذمت آل ابی طالب نقل کرده‌اند و بدین وسیله نهاد قلبی خود را آشکار نموده‌اند و ابوحنیفه گوید: صحابه پیغمبر عموماً ثقه و عادل - بودند و من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث می‌گیرم، مگر حدیثی که منتهی بابی هریره و انس و سمره شود (۱۴) - صحیح بخاری باب اللّٰهُ بالحرا ب و مسلم باب الرخصة فی اللعب فی ایام العید، ج: اول. (۱۵) - طبری، ج ۳، ص ۲۱۲، شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۵۹ و ج ۶ ص ۵۲، تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۹۱، طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۴۱. (۱۶) - قضیه حدیبیه به اختصار چنین است که رسول خدا (ص) در خواب دید با اصحاب بمکه رفته و عمره بجا آورده‌اند صبح برای اصحاب نقل فرمود خواب خود را و فرمود ان شاء الله ما به مکه خواهیم رفت (ولی تعیین زمان نفرمود و در غره ذو القعدة سال ششم هجرت آن حضرت با ۱۴۰۰ نفر اصحاب به عزم عمره حرکت فرمود و در حدیبیه - (که چاهی است نزدیک مکه و نصفش

جزء حرم و نصفش خارج از حرم است) کفار قریش با تجهیزات جنگی آمدند و مانع ورود به مکه شدند، رسول خدا (ص) ناچار صلح فرمود به متارکه جنگ بمدت ده سال با شرایط دیگری و صلحنامه نوشته شد و از همانجا به مدینه بازگشتند، عمر از آن حضرت پرسید؟ مگر نگفتی ما به مکه میرویم پس چرا بر خلاف شد و نرفتیم، شما خود را راستگو می‌دانید؟ آن حضرت فرمود: آیا تعیین زمان کردم عرض کرد: نه، فرمود: پس آنچه گفتم صحیح است و به مکه خواهیم رفت ان شاء الله و تعبیر خواب واقع میشود. فلذا آیه (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ) لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ، ۲۷ فتح). نازل گردید و در، الصراط المستقیم گوید: در تاریخ طبرست که اول کسی که عمر را، فاروق، نامید اهل کتاب (نصاری) بودند و سپس در بین مسلمانان شایع گردید. (۱۷) - ابن ابی الحدید گوید: هر کس کتابی در سیرت و اخبار نوشته، بیان کرده که عایشه دشمن سرسخت، عثمان بود، تا جایی که لباسی از پیغمبر (ص) در اطاق خود آویزان کرده و می‌گفت: این لباس پیغمبر است که هنوز نپوسیده که عثمان دریده لباسهای او را (کنایه از پایمال نمودن دستورات آن حضرت). علی النباطی البیاضی در الصراط المستقیم ج ۳ ص ۳۴ گوید: احمد در مسند از انس روایت کرده که عثمان حضرت رقیه دختر پیغمبر (ص) چنان زد که شهیده شد و پیغمبر (ص) پنج مرتبه او را لعن کرد (۱۸) - عبد الله بن مسعود، حافظ و قاری و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا (ص) حتی مورد احترام - ابوبکر و عمر بود، علما و مورخین شیعه و اهل سنت - نوشته‌اند که عثمان خواست قرآن‌ها را جمع کند، عبد الله قرآن خود را به او نمی‌داد، تا جبراً از او گرفت، وقتی عبد الله شنید قرآن او را هم مانند قرآنهای دیگر سوزانیدند سخت ناراحت شد و در مجالس و محافل بدیهای عثمان را گوشزد می‌نمود، عثمان بغلامانش دستور داد آن قدر او را زدند تا دنده‌هایش شکست و مبتلا به بیماری، فق گردید و پس از سه روز از دنیا رفت. (۱۹) - طبقات محمد بن سعد ج ۴ ص ۱۶۷، استیعاب - - ج ۱ ص ۸۴، صحیح ترمذی ج ۲ ص ۲۲۱، مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۳۴۲، اصابه ابن حجر ج ۳ ص: ۶۲۲، کنز العمال ج ۶ ص ۱۶۹، مسند احمد ج ۲ ص ۱۶۳ و ۱۷۵، شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۵۶ لسان العرب در لغت: خضر، ینابیع الموده، حلیه ابونعیم، صراط المستقیم ج ۳ ص ۳۳ مناقب خوارزمی ص ۴۱ (۲۰) - ربذه، دهکده‌ایست در: ۱۲۵ کیلومتری مدینه منوره بطرف مکه معظمه که سه کیلومتر فاصله دارد تا خیابان اسفالتی اصلی مدینه در نزدیکی و این بنده (مسترحمی) بحمد الله چندین مرتبه بزیارتش مشرف شده‌ام و ذلک من فضل الله تعالی و منه. (۲۱) - مسعودی در ص ۴۳۳ ج: ۱، مروج الذهب گوید: عثمان اموال بسیاری از بیت المال جمع‌آوری و اختصاص بخود داد که پس از کشتنش یکصد و پنجاه هزار دینار و هزار هزار درهم وجه نقد و یکصد هزار دینار قیمت، املاک او در وادی القری و حنین بود و تعداد زیادی گاو و گوسفند داشت و خمس بلاد افریقا را که در زمان او فتح شده بود بمروان ملعون واگذار کرد با یکصد هزار دینار و چهار صد هزار درهم بعبد الله بن خالد و صد هزار درهم بحکم بن ابی العاص ملعون و رانده - شده پیغمبر و دویست هزار درهم بابو سفیان داد از بیت المال مسلمین در حالی که مسلمین بنهایت سختی زندگی می‌کردند و در: ج ۳ صراط المستقیم ص ۳۲ گوید: اهل تاریخ که از جمله آنها صاحب استیعاب است، گویند: عثمان که کشته شد، دارای سه زن بود که به هر یک از آنها مبلغ: هشتاد و سه هزار دینار رسید، ج: ۵، ص ۳۳ عقد الفرید (۲۲) - ج ۴ طبقات ص ۱۶۸، کتاب الزکاة صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۳۳ و ج ۲ تاریخ یعقوبی ص ۱۴۸ و ج ۱ ص ۴۳۸، (۲۳) - مناقب ابن مغازلی ص ۵۰، بحر المناقب ابن حسویه ص ۴۵، مناقب خوارزمی ص ۷۶، ینابیع الموده ۱۳۰ (۲۴) - مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۲۱، کنز العمال حدیث ۱۲۱۳ (۲۵) - نور الابصار شبلنجی ص ۷۳، الفتح الکبیر نبهانی ج ۲ ص ۲۴۲، کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۳، صواعق ابن حجر ص ۷۵، مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۴ تاریخ خطیب بغدادی ج ۴ ص ۳۲۱، الامامه و السیاسة ابن قتیبه ج ۱ ص ۶۸، مجمع الزوائد هیشمی ج ۹ ص ۱۳۴، مسند احمد بن حنبل، مناقب ابن مردویه، اوسط طبرانی، مناقب خوارزمی ص ۱۰۷، فردوس، دیلمی، تفسیر فخر رازی ج ۱ ص ۱۱۱، ینابیع الموده ص ۹۰ و ۱۸۵ و ۲۳۷ و ۲۸۳، فرائد حموی، ربیع الابرار زمخشری، جامع ترمذی، ج ۲ ص ۲۱۳، تاریخ سیوطی ص ۱۱۶، فیض القدیر ج ۴ ص ۳۵۸، کفایه الطالب گنجی، مناقب ابن مغازلی - ، خصائص العلوی نسائی، اسعاف الراغبین ص ۱۷۷

اسنی المطالب ص ۱۳۶، ارجح المطالب ص ۱۱۰ و ص ۳۴۰ و ص ۵۹۷، الکواکب الدریه ج ۱ ص ۳۹. (۲۶) - تهذیب التهذیب ج ۴ ص ۴۸، تاریخ بغداد - ج ۱۴ ص ۳۲۱، فرائد حموینی باب ۳۷، مجمع الزوائد هیشمی ج ۷ ص ۲۳۵ و ج ۹ ص ۱۳۴، مناقب خوارزمی ص ۵۶ الامامة و السياسة ابن قتیبه ج ۱ ص ۶۸، اوسط طبرانی، کفایه الطالب گنجی - - مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۵، مسند احمد حنبل، مناقب ابن مردویه، محاضرات الادباء، مفردات راغب، ج ۲ ص ۱۱۳، ینابیع الموده ص ۹۱، تفسیر فخر رازی ج ۱ ص ۱۱۱، کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۷، شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۹۲، تاریخ الاسلام ج ۲ ص ۱۹۸، الغره المنیفه ص ۵۱، الرقائق ص ۳۸۵ جامع ترمذی ج ۲ ص ۲۱۳، فضائل الصحابه سمعانی الکنی و الاسماء ج ۲ ص ۸۹، تاریخ دمشق ج ۶ ص ۱۰۷، ارجح المطالب ص ۵۹۸ و غیر اینها. (۲۷) - صحیح بخاری در تفسیر ما ننسخ من آیه، طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۱۰۲، استیعاب ج ۱ ص ۸، ج ۲ ص ۴۶۱، حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۶۵، مطالب - السؤل ص ۲۲، جامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۵۸ شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸، صراط المستقیم - ۱۰ (۲۸) - مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۰۵، تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۴۸، اسد الغابه ج ۴ ص ۲۲، کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۲، تهذیب التهذیب ابن حجر ج ۶ ص ۳۲۰ (۲۹) - مناقب ابن مغازلی ص ۸۰، کفایه الطالب گنجی باب ۵۸، تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۷۷ ج ۲ ص ۲۱۹، مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۷ و ۱۲۹، کنز العمال ج ۵ ص ۳۰ و ۱۵۲، ینابیع الموده ص ۷۱ فتح الملك العلی ص ۲۲، البدايه و النهايه ۷، ۳۵۸ لسان المیزان عسقلانی ج ۱ ص ۱۹۷ ج ۲ ص ۱۲۳ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۱۵، جامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۳۷۴ و ۳۶۴، تلخیص مستدرک ذهبی: ۳ ص ۱۲۷، اسد الغابه ج ۶ ص ۱۵۲ و ۱۵۶ و ۴۰۱ تهذیب التهذیب ابن حجر ج ۶ ص ۳۲۰، استیعاب ج ۲ ص ۴۷۴، فرائد حموینی، اوسط طبرانی، صواعق ابن حجر ص ۷۵، تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۶۶ شرح ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۱۹، صراط المستقیم جلد دوم، صفحه ۱۹ مقتل خوارزمی، ص ۴۳. (۳۰) - ابطال الباطل قاضی فضل الله، تهذیب التهذیب ابن حجر ص ۳۳۷، اصابه ابن حجر ج ۲ ص ۵۰۹، تاویل مختلف الحديث ابن قتیبه ص ۲۰۱، صواعق ابن حجر مکی ص ۷۸، هدايه المرتاب حاج احمد افندی ۱۴۶ و: ۱۵۲، اسد الغابه ج ۴ ص ۲۲، تاریخ الخلفاء - سیوطی ص ۶۶، استیعاب ج ۲ ص ۴۷۴ و ج ۳/ ۳۹ نور الابصار شبلنجی ص ۷۳، ذخیره المثل شهاب الدین عجلی، اسعاف الراغبین ص ۱۵۲، فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۸، جواهر العقدين سمهودی شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۸، شرح تجرید قوش قوشچی ص ۴۰۷، مناقب خوارزمی ص ۳۹، مطالب السؤل ص ۲۹، فضائل و مسند احمد بن حنبل، شرح فتح المبین ترمذی، تذکره ابن جوزی ص ۱۴۷، تفسیر کشف البیان ثعلبی، طرق الحکمه ابن قیم جوزی کفایه الطالب گنجی باب ۵۷، سنن ابن ماجه قزوینی فرائد حموینی، فردوس دیلمی، ینابیع الموده باب ۱۴ حلیه الاولیاء، صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۰۵. (۳۱) - تذکره ابن جوزی ۱۴۴ و ۱۴۸، مناقب خوارزمی ۵۱، مقتل خوارزمی ۴۵، فیض القدير ج ۴ ص ۳۵۷. (۳۲) - طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۲۹، تاریخ طبری ج ۴ ۱۸۴۶، الامامة و السياسة ص ۶، ابی الحدید ج ۶/ ۲۰ (۳۳) - تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۱۵۲، تفسیر روح البیان ج ۳، ص ۴۷۹، سیره ابن هشام: ج ۴، ص ۱۹۷ (۳۴) - متعه یعنی صیغه نمودن زنی را با قصد ازدواج بمدت یک ساعت یا یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال یا چند سال، (۳۵) - الدر المنثور سیوطی ج ۲ ص ۱۴۱ و عماد الدین - - طبری در ج ۱ ص ۱۱۴ کامل بهایی از مترجم الاخبار زمخشری نقل نموده که عبد الله بن عباس می گفت: ما كانت المتعه الا رحمه رحم الله بها امه محمد لو لا عمر نهى عنها ما احتياج الى الزنا الاشقى و النفر القليل من الناس، یعنی نبود متعه مگر رحمتی که رحمت کرده - بود خدا بر امت محمد، اگر عمر نهی نکرده بود محتاج به زنا نشدی مگر بدبختی و گروه اندک از مردم؟ (۳۶) - صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۷۶، ج ۷ ص ۵، صحیح مسلم ص ۳۹۵، مسند احمد ج ۴ ص ۴۳۶، ج ۳ ص ۳۵۶، موطا مالک ج ۲ ص ۳۰، سنن بیهقی ۷/ ۲۰۶ تفسیر طبری ج ۵ ص ۹، احکام القرآن جصاص ۲/ ۱۷۵، نهایه ابن اثیر ج ۲/ ۲۴۹، تفسیر قرطبی ۵/ ۱۳۰، تاریخ ابن خلکان ۲/ ۳۵۹، محاضرات راغب ۲/ ۹۴، تفسیر فخر رازی ۳/ ۲۰۱، فتح الباری ابن حجر ۹/ ۱۴۱ تفسیر الدر المنثور سیوطی ۲/ ۱۴۰، تاریخ الخلفاء ۹۳ تفسیر نیشابوری: ۱۶. در جمع بین صحیحین از چند طریق نقل نموده اباحه متعه را زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوران ابوبکر و بعضی از

زمان حکومت عمر و احمد بن حنبل در مسند گوید: آیه‌ای در باره حرمت متعه در قرآن وجود ندارد و پیغمبر هم نهی از آن نکرد تا مادامی که زنده بود. و ترمذی در صحیح گوید: مردی از عبد الله بن عمر پرسید از متعه؟ گفت حلالست، گفت: پدرت عمر نهی کرده، گفت: پیغمبران را مقرر فرموده و شایسته نیست دستور پیغمبر را ترک نماییم و بنهی پدرم عمل کنیم و علی (ع) می‌فرمود: لو لا ان عمر نهی الناس، عن المتعه ما زنی الا شقی، اگر عمر متعه را نهی نمی‌نمود، زنا نمی‌کرد مگر مردمان شقی، امام احمد ثعلبی، تفسیر طبری ج ۵ ص ۹، تفسیر نیشابوری ص ۱۷ تفسیر الدر المنثور سیوطی ج ۲ ص ۱۴۰، تفسیر فخر رازی ج ۱ ص ۵۰، ابن ابی الحدید ج ۱۲ ص ۲۵۳ امام احمد حنبل در مسند. (۳۷) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۸۵ (۳۸) - مواقف علامه ایجی ص ۶۱۷، نهیة العقول فخر رازی ص ۱۰۴، شرح المقاصد تفتازانی ج ۲ ص ۲۳۰ نفحات اللاهوت ص ۹۱، ینابیع الموده ص ۹۵ و ۱۳۷، تاریخ آل محمد بهجت افندی ص ۵۷، تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۹، مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۲، تلخیص مستدرک ج ۳ ص ۳۲، ارجح المطالب ص ۴۸۱ مقتل خوارزمی ص ۴۵، احقاق الحق ج ۳ ص ۲۲۸. (۳۹) - تاریخ ابوالفداء ج ۱ ص ۱۵۸، تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۴۱، تاریخ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۴۹، تاریخ ابن عساکر ج ۵ ص ۱۰۵، تاریخ ابن کثیر ج ۶ ص ۳۲۱. (۴۰) - مستدرک حاکم ج ۲ ص ۶۲۳، شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۳۱۳، تاریخ ابن کثیر ج ۳ ص ۸۷، شرح بخاری عسقلانی ج ۲ ص ۲۲۷، سیره حلبی ج ۱ ص ۱۲۵، منیة الراغب طبسی از ج ۳ ص ۳۱۶ ابی الحدید. (۴۱). ۲۹ کتاب درباره ایمان ابوطالب تالیف شده. (۴۲) - اعلام النساء ج ۳ ص ۱۲۷، السقیفه ابوبکر جوهری الامامه و السیاسة ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۲، شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۹ و ج ۳ ص ۳۵۱، تاریخ بلاذری ج ۲ تاریخ ابن جریر طبری ج ۲ ص ۴۴۳* ج ۳ ص ۲۰۲، غرر ابن خزابه، الوافی بالوفیات صفدی ضمن حرف الف مروج الذهب ج ۱ ص ۴۱۴، روضه المناظر ابن شحنه حنفی، اثبات الوصیه مسعودی، تاریخ ابی الفداء ج ۱ ص ۱۵۶، عقد الفرید ج ۳ ص ۶۳، الملل و النحل ص ۸۳ صحیح بخاری جزء ۵ و ۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۵ الاموال قاسم بن سلام ص ۱۳۱. (۴۳) - مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۵۴، اسد الغابه ج ۵ ص ۵۲۲، ذخائر العقبی ص ۳۹، تذکره ابن جوزی ص ۱۷۵ و ۳۲۰، کفایه الطالب گنجی ص ۲۱۹ - باب ۹۹، میزان الاعتدال، اصابه ابن حجر ج ۴ ص ۳۶۶ خصائص سیوطی ج ۲ ص ۲۶۵، اخبار الدول ص ۸۷، کنز العمال ج ۱۳ ص ۹۶، ج ۱۶ ص ۲۸۰، کنوز الحقائق ص ۳۲، تهذیب التهذیب ج ۱۲ ص ۴۴۱، اسعاف الراغبین ص ۱۷۱، صواعق ابن حجر ص ۱۰۵، ینابیع الموده ص ۱۷۳ و ۱۷۹ و ۱۹۸، رشفه الصادی ص ۶۱، الشرف المؤبد نهانی ص ۵۳، جواهر البحار ج ۱ ص ۱۹۸ و ۳۶۰، ارجح المطالب ص ۲۴۵، الغدیر ج ۳ ص ۱۵۹، مقتل خوارزمی ص ۵۲ تذکره ابن جوزی ص ۱۷۵، الامامه و السیاسة ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۴. (۴۴) - صحیح بخاری کتاب الخمس ج ۴ ص ۹۶ و باب غزوه خیبر ج ۵ ص ۱۷۷ و کتاب الفرائض، صحیح مسلم، صحیح ترمذی ج ۱ باب ما جاء من تركه رسول الله، الامامه و السیاسة ص ۱۴، مستدرک الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۳، کنز العمال ج ۶ ص ۲۱۹ کفایه الطالب گنجی باب ۹۹، اصابه عسقلانی ج ۴ ص ۳۷۵، معجم طبرانی، فضائل الصحابه ابونعیم اصفهانی، تاریخ ابن عساکر، تذکره ابن جوزی ص ۳۱۹، ذخائر محب الدین طبری ص ۳۹، صواعق ابن حجر ص ۱۰۵، اسعاف الراغبین صبان ص ۱۷۱ (۴۵) - موده القربی (سید علی همدانی) ص ۱۳۱، تاریخ دمشق ابن عساکر، صواعق ابن حجر ص ۱۰۵، اسعاف الراغبین ص ۱۷۱، الغدیر ج ۳ ص ۱۵۹، مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۶۲. (۴۶) - مناقب خوارزمی، مناقب ابن مغازلی، تفسیر ثعلبی مطالب السئول محمد بن طلحه، اربعین ابوالفواری، مقتل الحسین، شرح ابن ابی الحدید، موده القربی میرسید علی همدانی، منهاج الفاضلین ص ۲۳۹، درر السمطین، فصول المهمه مالکی، ینابیع الموده باب: ۷۶ و ۷۷، صحیح بخاری ج ۴ ص ۴۴ از سه طریق، در صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۹ از نه طریق، سنن ابی داود از سه طریق، سنن ترمذی از یک طریق، جمع بین الصحیحین حمیدی از شش طریق، تاریخ الخلفاء سیوطی، مسند احمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۹۸ و ۴۰۶ و ج ۲ ص ۲۹ و ج ۵ ص ۸۹ و ج ۹ ص ۳۹۸ کنز العمال ج ۶ ص ۱۶۰، صواعق ابن حجر ص ۱۲. (۴۷) - تا امروز یکشنبه ۱۳ شهر شعبان المعظم ۱۴۰۲ هجری قمری مطابق ۱۶/۳/۱۳۶۱ شمسی و هنگام تنظیم این ترجمه است: ۱۱۴۷ سال از عمر شریف، آن حضرت میگذرد و باید دانست که طول عمر

اشکالی ندارد، زیرا مردن علت و دلیل می‌خواهد نه زنده - بودن و علاوه آن حضرت عالم به منافع و زیانست؟ (۴۸) - صحیح البخاری باب صلاه التراویح، صواعق ابن حجر، ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری ج ۵ ص ۴ (۴۹) - شرح تجرید قوشچی و مالک در موطا گوید: مؤذن هنگام صبح آمد عمر را به مسجد ببرد برای نماز صبح، مشاهده کرد که عمر خوابست، لذا با صدای بلند گفت: الصلاه خیر من النوم، عمر بیدار شد و شنید این جمله را از او و دستورش داد همان دم که در اذان صبح (بجای حی علی خیر العمل) بگوید؟ (۵۰) - شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۲، ریاض الصالحین نووی، ص ۱۶۴، جمع بین الصحیحین حمیدی، شرح عقاید نسفی تفتازانی، ینابیع الموده، ص ۱۱۷، (۵۱) - عقیده به وجود مقدس حضرت مهدی (عج) اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در کتب فریقین کاملاً مضبوط است و بسیاری از افاضل علمای اهل تسنن معترفند، از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده باب سوم و باب ۷۶ و باب ۷۷ و از باب ۷۱ تا ۸۶ را - اختصاص داده بحالات حضرت مهدی و سمهودی شافعی در جواهر العقدین، ابن حجر مکی در صواعق محرقه ص ۱۲۴، طبرانی در اوسط، احمد بن حنبل در مسند، ابوداود در سنن، ابن ماجه در سنن، ابن طلحه در مطالب السؤل، حموینی در فرائد السمطین نسایی در سنن، نور الدین جامی در شواهد النبوه، بلاذری در مسلسلات، محمد بن یوسف گنجی شافعی در بیان فی اخبار صاحب الزمان، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و صلاح الدین صفدی در شرح الدائرہ جمال الدین شیرازی در روضه الاحباب، بیهقی در - صحیح، محی الدین عربی در فتوحات، ابن جوزی در تذکره، شیخ عبد الرحمن بسطامی در دره المعارف، شیخ محمد صبان مصری در اسعاف الراغبین، خوارزمی در مناقب، شعرانی در یواقیت، شیخ علی متقی در مرقاء، ابن مغازلی شافعی در مناقب، ابن ابی الحدید در ج ۱ ص ۹۳، شرح نهج البلاغه، ابونعیم در حلیه الاولیاء، سیره حلبی ج ۱ ص ۲۰ و ۷۲ و ۲۰۷، نور - الابصار شبلنجی ص ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱، حمزوی در مشارق الانوار ص ۱۰۴، سویدی در سبائک الذهب، ص ۷۶، حق الیقین شبر ص ۲۲۲.